پیام
زن مسلمان

بسم الله الرحمن الرحیم



دتنظیم دګندون
ځانګي سره آشنا شي !

قحطی، قصر کرملین را به لیلام میگذارد



رفسنجاني:
« هغه کسانو چې واده کړي وي باید د متعې دسهولت نه ناجائزه فایده وانخلي »



قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

كلمة

الله

هي العليا

ملك الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس



مدیر مسئوول : ل - خوم

شماره مسلسل ۲۲و۲۳ ، سال ۱۳۶۹

مهتـــــم : سعیده پائیز

عکاس : شمیسا مقصودي .


PROPERTY OF ACKU S893

فهرست

پوست بکس : ١٢٦ صدر - پیسور - پاکستان .

سرمقاله

امروز ملت ما بعد از تقديم يك و نيم مليون انسان شهيد ويراني تام كشور وسيزده سال جهاد ومبارزه براي اقامه دين خداوند (ج) وتاسيس حكومت اسلامي در افغانستان باز هم در بن بستي تحميل شده قرار گرفته است .

درين مرحله حساس قدرت هاي استعمار شرق وغرب چنانچه خصلت دايمي شان ايجاب مي كند ، در پي آن اند تا به هر وسيله ممكن از اقامه حكومت اسلامي بدست مجاهدين مؤمن در كشور ما جلو گيري نمايند .

رؤسا ي جمهور روس وامريكا طي تفاهمات سر يشان توافق نموده اند تا ظاهر شاه را بحيث رئيس حكومت موقت به افغانستان باز گردانند وتحت نظر اين حكومت مؤقت به اشتراك نجيب وديگر عناصر خود فروخته واجير در كشور ما انتخابات ساختگى به راه انداخته شود وبه اين ترتيب به زعم خودشان از ايجاد حكومت اسلامي جلو گيري صورت گيرد وحكومتي تشكيل شود كه بتواند منافع استعماري وطاغوتي دول استعماري را در ين نقطه از جهان تامين نمايد .

در لابلاي همين توافقات است كه نجيب از اروپا ديدن مينمايد وبا ظاهر شاه وبعضي از رهبران (به نام) مجاهدين ملاقات مي كند وبعد موقع بر گشت از اروپا در مشهد با مقامات ايرا ني تبادل افكار مي كند نميدانم كسانيكه به ساز امريكا پايكوبي مي كنند وميكو شند ظاهر شاه مفلوك وفاسد را برمسند قدرت ملت ما بنشانند چقدر سفيه وبي عقل اند فكر نمي كنند كه ملتي مسلح وغيور چون افغانستان كه روس با همه زور وقوت وظلم واستبداد ش نتوانست با آن مقابله كند واز پا در آمد به ظاهر شاه سراطاعت خم مي كند ؟ در حاليكه ظاهر شاه خود دورنماي اين اقدام را مشاهده مي كند وهر گز جرئت چنين كاري را نخواهد داشت .

سردمداران استعمار جهاني بايد بدانند ه ملت مجاهد پرور افغان ديگر فريب نيرنگ ها ي شيطاني ايشان را نخواهند خورد وآوردن ظاهر به افغانستان به مثابه ء سوق دادن او به پرتگاه مرگ مي باشد .

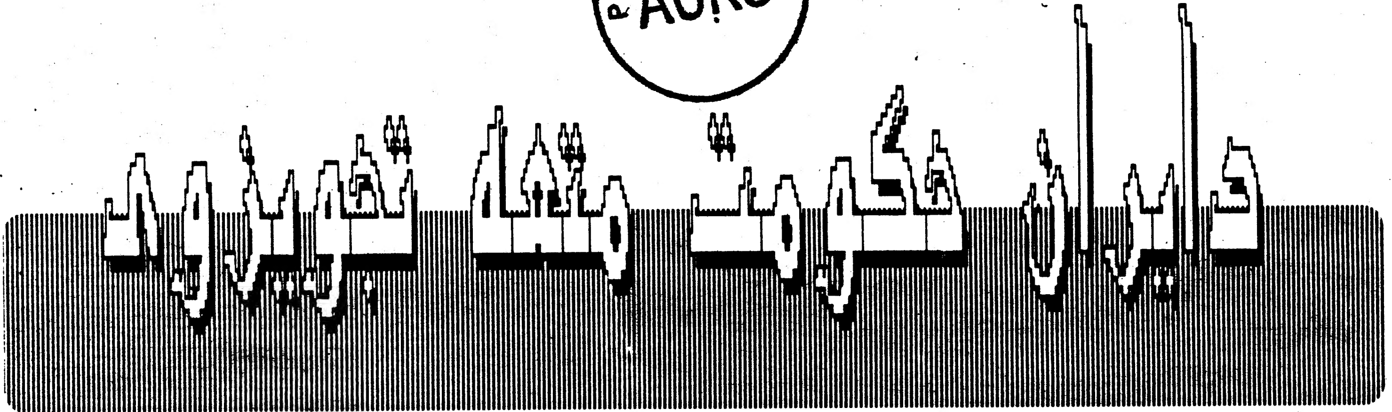
به هر حال امروز وقت آن رسيده است كه رهبران جهادي وشخصيت هاي مؤمن ومجاهد تصميم بگيرند وعمر دولت نجيب را كوتاه نمايند .

امروز همه قدرت هاي طاغوتي دست به هم داده اند تا ثمره (۱۳) ساله جهاد ما را به باد هوا ببرند ، اين مسئوليت عناصر مؤمن وبا احساس است كه در راه خنثي سازي اين دسيسه ها اقدام نمايند ووحدت ويكپارچگي خودرا حفظ كنند ودرين راه آماده قرباني واز خودگذري بوده در برابر يكديگر از روحيه گذشت وتساند كار بگيرند .

فعلاً تركيب وروش كار حكومت مؤقت مجاهدين طوريست كه زمينه را براي ورود ظاهر شاه وتطبيق پلان هاي شوم روس وامريكا در كشور ما آماده مي سازد . ديده مي شود كه دولت مؤقت عمليات بر كابل را رد مي كند وآن را برادركشي خطاب مي نمايد ولي در صدد اعزام گروپي (بنام مجاهد) به عنوان دفاع از حرمين شريفين مي باشد عجيب است كه خانه ويران خودرا گذاشته ايم وگوياازاعمار آن عاجز مانده ايم ولي به ديگران خانه مي سازيم حمله بر كابل برادر كشي است ولي جنگ براي مفاد امپرياليزم در خليج فارس غير آن ؟!در افغانستان تحت قومانده رهبران جهادي ومؤمن وتحريكي مبارزه وجهاد برادركشي خوانده ميشود اما تحت قوما نده فرماندهان امريكائي جنگ وخونيرزي عمل نيكو وصالح شمرده مى شود انقلاب مافعلاً درمرحله حساس سر نوشت سازي قرار دارد رهبران جهادي بايد متوجه اين امر بوده روي يك طرح مشترك باهم توافق نمايند وتسليم مكر وحيل دشمنان اسلام نگردند . در غير آن دشمن حكومت مورد نظر خودرا بر ما تحميل خواهد كرد وفاجعه آفرين خود را ذوام خواهد داد . مجاهدين سر سپرده اسلام بايد هوشيار باشند ، مواضع جهادي شان را مستحكم نگهدارند وآمادگي خنثي ساختن هر گونه دسايس استعمار را داشته باشند ومردانه وار در برابر همه مشكلات بايستند ووحدت ويكپارچه گي خودرا حفظ نمايند .

ما متيقنيم كه خداوند خون يك ونيم مليون شهيد را ضايع نخواهد ساخت و حكومت اسلامي كه خواست ملت مؤمن ماست در كابل تأسيس خواهد شد انشا الله به زود ترين فرصت شاهد جشن پيروزي در شهركابل خواهيم بود .





اقتباس

په دي وروستیو ورځوکي دایران مشر علي اکبرهاشمي رفسنجاني په هیواد کي دزر ها ؤکونډو دموجودیت له کبله او همداراز دځوانیز اواخلاقي فساد دزیاتوالي له امله دیوي نه تردریومیاشتو پوري مؤقت واده یعني «متعي یا صیغي» تجویز وړاندي کړي دي . رفسنجاني وویل : «دانسانانو دطبیعي احساساتو او غرایزوبندښت پر ځوانیزو اړیکو ډیر بد اثر کړیدي » همداراز ده غوښتنه وکړه چي « باید واده شوي خلك ددغه سهولت نه نا جایزه ګټه وانخلي ، ځکه چي دهغو په نتیجه کي به دکورني ژوند دایمي سکون ، کراري او خوښي له مینځه لاړه شسي ».

متعه یا صیغه چي دواده یو ځانګړي ډول دي صرف په شیعه مذهب کي جواز لري ، دایوه مؤقته نکاح ده چي دمعین اجرت چي ددایمي نکاح دمهر په ځاي ټاکل کیږي دڅو ساعتونو نه نیولي ترڅو کلونو پوري د نارینه اوښځي ترمینځ تړل کیږي . دادول نکاح دمقرره نیټي په سرته رسیدو سره فسخ کیږي اوبیرته له طلاق څخه دښځي او نارینه رابطه شلیږي ، په دي ډول نکاح کي نه دشاهد او نه دقانوني ثبت اوراجستر ضرورت شته . دنجم الدین ابو جعفر هلي ، خمیني ، مطهري اوطوسي په روایت دیو نارینه دپاره په یوه وخت کي دڅلور وشرعي ښځو سربیره دمتعد دو صیغه یي ښځو د درلودلو اجازه هم شته . البته دیادولو وړده چي په ایران کي او دنړي په ځینو شیعه ګانو کي دمتعي خلاف نظریات هم وجود لري ، داکسان چي زیاتره دځولني روشنفکر او دمنځني طبقي خلك جوړوي صیغه ښځو ته یوتوهین بولي اوهغه دځان پلورلو سره مرادف ګڼي .

مطهري دصیغي په تائید کي وایي: دایمي واده یوستر مسئولیت اومکلفیت دي چي دښځي او میړه پراوږوایښودل کیږي ، په همدي لحاظ هیڅ یوځوان هلك یانجلۍ دغه ډول واده ته غاړه نه ایږدي اودنوي عصر خاصیت هم داسي دي چي دطبیعي بلوغ اوځولنیز بلوغ ترمینځ ډیره فاصله موجوده ده . نن ورځ کله چي یوځوان خپل تحصیلات پاي ته رسوي پنځه ویشت کلن وي اوله دي وروسته هم باید دري څلور کاله تیر شي ترڅو وکولاي شي خپل ژوند ته څه نظم او شکل ورکړي ، اوځان دایمي واده ته چمتو کړي ، دلته باید ځوانان واده ته تر چمتوالي پوري درهبانیت اوامتناع دوره تیره کړي .

دي بیا وایي : دري لاري موجودي دي ، یوه دجنسي کمونیزم لار ، بله دجنسي رهبانیت لار اودریمه دمؤقت واده لار ، نوپه دي ترتیب مؤقت واده سبب ګرځي څو یوه ښځه اویونارینه یوبل ته مشخص او مختص کړي اودجنسي کمونیزم اوجنسي رهبانیت نه چي دواړه انسان اوځولني ته مضر دي مخنیوي وشي .

پاتي په (۱۰)

قحطی کاسه گدائی را به بام قصر کرملین میگذارد

تجاوز روس بر افغانستان پیام آور مرگ بود پیام آور خون ، سیه روزي تباهي فقر، مريضي ، ويراني بي خانماني از هم پاشیده گي دربدري ، هجرت ، وبالاخره نياز وگرسنگي بود نياز براي پارچه ناني ، نياز براي پارچه كفني براي اندك سرپناهي ... گرچه اين دست مانبود كه براي خواستن به سوي جهان دراز گشته بود بلكه اين دست احساس وعاطفه بشري بود كه در دامان خونين مادران مرده فرزند كودكان بي پدر ويتيم وبيوه زنان بي بناه وسيله تداوم نفس وادامه زندگي را مي گذاشت .

ولي جاي هيچ شكي نيست كه هيچ كاري در جهان بدون خواست واراده الهي صورت بذيرفته نمي تواند ودر هر كاري حكمت پروردگار عالميان نهفته است وچنانكه ديديم اين تجاوزاولين ضربه بود كه از تيشه زوال واضمحلال برريشه گنديده وكرم خورده كمونيزم جهاني فرود آمد .

زلزله هاي وحشتناك وحيرت انگيز ارمنستان يادخانه هاي گلي راكه بابمبار دخويش آنرا ويران ميساختنددر خاطر حاكمان شوروي زنده كرد تباهي هيبتناك ، مردگان زير انبار هاوزنده گان زير خاك وشهر هاي همه ويران ...همه وهمه ازاي تباهي ملت بي گناه افغان بود . فلم سينمائي اعمال روسها بود كه براي خود شان به نمايش گذاشته شده بود اغتشاشات قيام ها وتصادم ها استقلال خواهي وسركشي ونافرماني در زندان عظيمي چون شوروي ! همه عوض در هم پاشيدكي ودربدري ملت كوچك افغان بوده واينك وقتي در برابر قصر بزرگ كريملين براي گدائي ونياز خيمه زده ميشود وقتي روسها دست طلب وخواهش به سوي جهان دراز مي كنند وقتي از صبح تاشام در برابرمغازه ها ي خالي از مواد غذائي صف مي بندند ادامه همان فلم است ادامه همان نمايش جانگاه وعبرت انگيز(آه مظلوم به سوهاني ماند كه خود نبرد ولي برنده را تيز كند).

شش سال قبل وقتي گورباچف برشوروي حاكم گشت اوضاع اقتصاد ي واجتماعي كشور را به صورت واقعي آن درك



نکرده بود ولي آرام – آرام به مرور زما ن برحقایق نهفته بیشماري پي برد وپروبلم هاي اساسي را بر سرراه دید که بدون تحولات وتغیرات بنیادي وسخت از بین بردن آن ناممکن مي نمود .

گورباچف بار هابراي عملي کردن این تحولات مصمم گشته ولي هربار از خوف عکس العمل شدید افراطیون از تعمیل آن صرف نظر نموده است .

مغازه ها ودوکانهاي شوروي به اندازه ایکه امروز خالي وبي هیچ اند شش سال قبل نبودند در شهرهاي مختلف این کشور راشن بندي مواد غذائي آغاز گشته است مغازه ها صبح ها ۸ بجه باز گردیده و بعداز ۲ بجه ظهر دو باره بسته میگردند چون چیزي براي فروش در آنها باقي نمي ماند . به گفته بعضي ها مردم مفلوك شوروي به شدیدترین قحطي قرن دوچار گشته اند .

روزانه هزاران تیلفون از سراسر شوروي به دفتر خصوص گورباچف مواصلت میورزد که همه ازقلت مواد غذائي وناروا هاي بازار سیاه شکایت دارند . در چند صد کیلومتري ماسکو قانون عجیبي در حال عمل است که طبق آن هیچ جسد مرده اي بخاك سپرده شده نمي تواند مگر اینکه راشن کارد آنرا به حکومت تحویل بدهند .

آن قصرها وعمارت هاي قشنگ آن مارکیت هاي مملو از مواد واشیاي مورد ضرورت آن همه شان وشوکت ظاهري ودبدبه یك ابر قدرت جهانخوار امروز به افسانه طنز آلودي مبدل گشته است .

مردم در هواي سرد ویخبندان میان کوچه ها وبین کوچه هاي که از دوطرف توسط آپارتمان هاي بد شکل وبه ساخت چهار کنج محصور گشته اند در تلاش آذوقه اند ، قحطي ونایابي دواي درد شکم این مردم خشن وخسیس را حریص تر خشن تر وخاین تر ساخته است (این اوضاع که حال مردم جهان باحیرت ازآن قصه میکنند وضعي نیست که حال به وجود آمده از سالیان متمادي واز تسلط کمونیستها بر این کشور تاحال این حالت رقتبار ومتحیر کننده جریان داشته ولي بصورت مخفي واین ثمره گلا سنوست گورباچف است که ماعقب میله ها را نیز تماشامي کنیم)

درچند صد کیلومتري مسکو قانون عجیبي در حال عمل است که طبق آن هیچ جسد مرده اي بخاك سپرده شده نمي تواند مگر اینکه راشن کارت آنرا به حکومت تحویل بدهند .

اما ... سوالي بوجود مي آيد كه وقتي گاوهاي اين كشور مثل هميشه شير ميدهند ماكيان ها تخم گذاري مي كنند ، دهاقين همچنان به كشت وزرع پرثمر مصروف اند پس اين قحطي از كجا آمده است ؟

علت عمده اين حالت رانظام ناقص اقتصادي اين كشور ميدانند نظام تقسيم مركزي كه گورباچف حكم لغو آنراصادر كرد ولي نتوانست نظام معقول وعملي را جانشين آن بد سازد

درين كشور قسمي معمول است كه حكومت توليدات فابريكات وكارخانه ها راحق خويش ميداند واين مواد بعد از توليد بايد حتماً به دسترس حكومت قرار بگيرند واز صدور آن بخارج ممانعت به عمل مي آيد بس كاركنان فابريكه ها آنرا به بازار انتقال داده وبه قيمت هاي گزافي به فروش مي رسانند يادهقانان بجاي در اختيار گذاشتن حاصلات زمين به حكومت آنرا به كسان ديگري مي فروشند . از جانب ديگر بيورو كراسي حاكم براداره شوروي اصلاحات گورباچف راتحت الشعاع قرار ميدهد مردم از خوف نشار قحطي واز نهايت بي اعتمادي به فردا به دخيره مواد غذائي درخانه هايشان مصروف اند .

حكومت قصداً به صورت مصنرعي قيمت اجناس توليد شده را به معياري تعين مي كند كه نفعي به كار كنان فابريكات عايد نيمگردند به همين ملحوظ آنان به توليد بيشتر اشيا اصلاً دلچسپي نشان نميدهند . كارگران به دزدي عادي گشته اند زيرا به اين باور ند كه باصرف انرژي نيز نمي توانند چيزي بدست بياورند .

به اثر عدم مصرف وبه دوران انداختن پول در تمام كشور تقريباً ١٦٥ مليارد روبل بدون استفاده باقي مانده است .

مردم پولهاي خود را در ميان تشك ها وبالشت هاي خويش پنهان مي كنند .

امروز در امور تجارتي بجاي واحد پولي (روبل) از سيستم معاوضه كار گرفته ميشود در نتيجه پائين آمدن ارزش روبل در بازار جهاني كار گران ومامورين بجاي معاش از مالكين وآمرين عوض جنسي مي طلبند.گورباچف براي اين مشكلات بي حد وحصر اقتصادي تاحال «٥» پلان اقتصادي را پيشنهاد نموده كه هر «٥» آن ناكام گرديد ه اند چون كه جمهوري هاي شوروي هر كدام با اعلان استقلال خويش اين پلان ها را رد نمودند .

در شوروي از بيست سال به اين طرف قيمت اشياي مورد ضرورت چون گوشت ، نان خشك شير وغيره تغير نخورده است وامروز باز هم حكومت در تلاش است تا آنرا ثابت نگه دارد ولي اگر موجود باشند

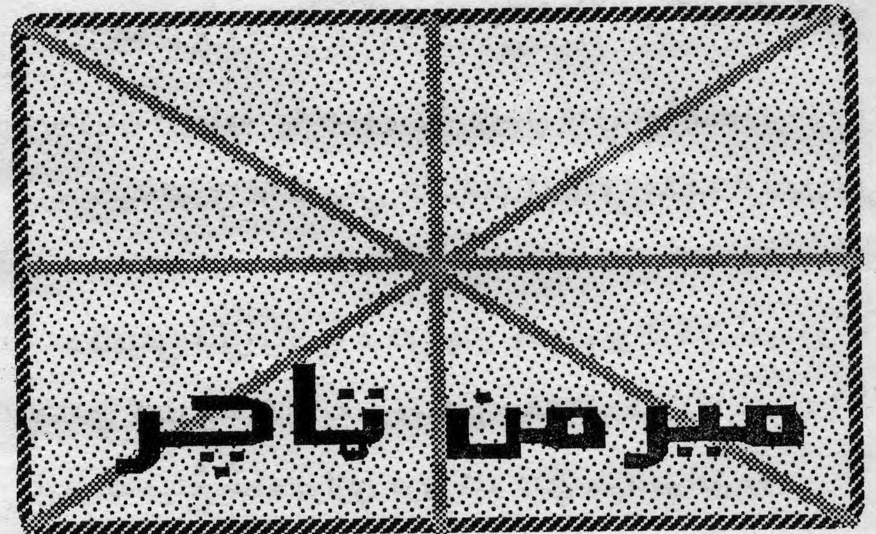
حكومت به صورت سبسايدي «١٥» مليارد روبل را سالانه مصرف مي كند كه در نتيجه درسال گذشته بودجه شوروي «٩٠» مليارد روبل خساره برداشت . با اين احوال ديگرچاره نماند جز اينكه اين ابر قدرت !! باتمام غرور ونخوت خويش دست نياز به كشور هاي ديگر دراز نمايد .بعدا ز جنگ دوم جهاني اين اولين بار است كه جهانيان به ناتواني هاي دروني روسيه آگاه ميگردند .

دركنفرانس همكاري اروپا در نومبر سال گذشته عيسوي گورباچف باهمه رهبران كشور هاي اروپائي صورت جداگانه ملاقات نموده واز همه طالب كمك اقتصادي گرديد . اين پيشنهاد راقبل از همه كشور آلمان لبيك گفت . آلمان اين زمان به شوروي تقريباً زياده از «١٠٠» هزار پارسل ارسال نموده در هرپارسل به مقدار زياد قهوه - چاي - شكر - برنج - شير پودري وغيره مواد غذائي مورد احتياج جاداده شده بود كه براي مدت دوهفته يك فرد ميتواند از آن مستفيد گردد .

امريكا يك مليارد دالر را به طورقرضه در اختيار شوروي قرار داده است بازار مشترك اروپا تاحال يك مليارد «٤٠٠» هزار دالر را در اختيار شوروي گذاشته است .

همچنان سه ونيم هزار تن مواد غذائي تاحال به اين كشور وارد گرديده است كه به خانواده ها ي كم در آمد اطفال وزنان تقسيم ميشود .

بقيه درص (١٨)



یوولس کاله وروسته

دااردو منابعو څخه :

ژباړه ل . خرم :

میرمن مارگریت تاچر نه یوازي په اروپا کي لومړني ښځه صدراعظمه وه بلکه په خپل هیواد کي د پرله پسي انتخاباتو په گټلو سره دصدارت له ټولو څخه اوږده دوره ئي تیره کړي ده .

ددي دناکامي دپاره مختلف دلایل راوړل کیږي خودا خبره واضح ده چه میرمن تاچر په دي وروستیو کلو نوکي څه په بین المللي سویه اوڅه هم په ملي سطح تجریدشوي اویوازي شوي وه ددي رشته دنړیوال سوچ سره پري شوي وه .

کله چه میرمن تاچر دلومړي ځل دپاره پارلمان ته ننوته نودبریتانیا ټولنه ئي د « ناروغه ښاغلي » په نوم یاده کړه دا هغه وخت وو چه په اروپاکي بیکاري اوافلاس خپل آخري حدته رسیدلي ؤ پانگوالي اوسود خوري هم په خپل عروج کي وه - دانگلستان تولیدات ورځ په ورځ مخ په کمیدلو وو - په زرگونو خلکو په دولتي خیراتونوژوند کولو . دخلکو راپاریدنه او نارضایتي دکار گرگوند مشر صدراعظم « جیمس کیلاهن » له پښو وغوځزاوه . انگلستان په چټکي



سره دسوسیالیزم اوسپنیزو منگولو ته نژدي کیدلو .

کله چه میرمن تاچر په قدرت شوه نو وئي غوښتل تر څو دسوسیالیزم دپرمختگ لاره بنده کړي ، دي په برتانینا کي دیوه سوسیالیستي اقتصاد پر ځاي آزاد اقتصاد ته مخه کړه اودهمدي خبري له پاره ئي ډیرزیار وایست .

په ۱۹۸۰ کي دبي کاري درجه ۲۰ لك تنوته ورسیدله اوپه لندن اونوروښارونوکي جگړي اغتشاشونه اوفسادونه ډیر شول او دتاچر په ملي شخصیت ئي ډیر معکوس اثر وکړ .

په ۱۹۸۲ کال کي د ارجانتاین پوځونو دجنوبي اتلانتیك پر یوه تاپو (فاکلیند) یرغل وکړ او هغه ئي قبضه کړ په دي تاپو کي دڅو تنو شپنو څخه پرته نور هیڅ نفوس او آباد

ي موجوده‌نه وه اودنظامي نظره دانګلستان دپاره ډير مهم ځاي نه وو .

د تاچر څخه مخکي صدراعظمان ددې وچي دپاره په خبرو اترو صلاح وو خردي پرته له کومي مشوري څخه دارجانتيان هيوادسره دجګړي اعلان وکړ .

ديوه مختصر او مکمل جنګ په نتيجه کي دارجانتاين پوځونه فاکليند څخه ووتل اوميرمن تاچرپه دي کار خپل نوم دانګلستان په ټولنه کي لاهم لوړ کړ .

ها خوا دکارګر ګوند دخپلو مجادلاتو اوکشمکشونو په نتيجه کي په دو ډلو تقسيم شو .

د۱۹۸۳ کال په انتخاباتو کي دتاچر ګوند د(۱٤٤) څوکيو په ګټولو سره له خپلو رقيبانو څخه مخکي شو .

په ۱۹۸٤ کال کي دګډ بازار په خلاف دعمل ميدان ته ننوته .

باك مشربه توګه خلکوته وپيژاند .

دميرمن تاچر دهغو کمزوريو په جمله کي چي دي ته ئي ډير زيان ورساوه په جمهوريت باندي ددي ديقين سره سره ، ډه ډيکيتاتوري او آمريتي حکومت ته ددي علاقه اوتمايل وو .

دکابيني دغړيو سره د دي چال چلند ډير توهين آميزوو له همدي کبله داقتدار په وروستيو وختونو کي دکابيني د ۲۱ غړيو له مينځ څخه يوازي دري تنه ددي سره موافق وو .

دميرمن تاچر دناکامي يوبل ستر عامل داروپا داتحاد اوپيوستون په سلسله کي ددي ډير منفي اوقاطع دريځ بلل کيږي . داروپا خلك تر ۱۹۹۲ کال پوري غواړي چي يوه متحده اروپا مينځ ته راوړي ميرمن تاچر ددغي نظريي مخالفه وه داي په اروپا کي دبيلو بيلو قومي دولتونو د

دميرمن تاچر دناکامي يوبل ستر عامل داروپا داتحاد او پيوستون په سلسله کي ددي ډير منفي او قاطع دريځ بلل کيږي . داروپا خلك تر «۱۹۹۲» کال پوري غواړي چي يوه متحده اروپا مينځته راوړي ، ميرمن تاچر ددغي نظريي مخالفه وه .

اوخپل بي ګټي کانونه ئي بند کړل . په همدغه کال کي دکانونو دکارګرانو تر ټولو لوي اعتصاب ترسره شو خوميرمن تاچر په خپل تصميم کلکه ودريده اوپه نتيجه کي يوکال پس کارګران دي ته اړ شول چي بي له کوم اعتراض څخه خپل کارته بيا حاضر شي .

په فاك ليند کي هم ميرمن تاچر لوي برياليتوب ترلاسه کړ .

(۱۹۸۲ څخه تر ۱۹۸۷ کال پوري (تاچريزم)

ډيري کاميابي لاس ته راوړي . ددي ميرمني په وخت کي ډير دولتي کورونه په خلکو وپلورل شول اولندن يوځل بيا دنړي ډير مهم مالياتي مرکز وګڼل شو . د «۵۷» مليون ډالرو په اندازه دولتي کارخاني اوفابريکي چه دفولاد صنعت صائي کمپني پکښي شاملي وي پر خصوصي پانګه والو وپلورل شوي .

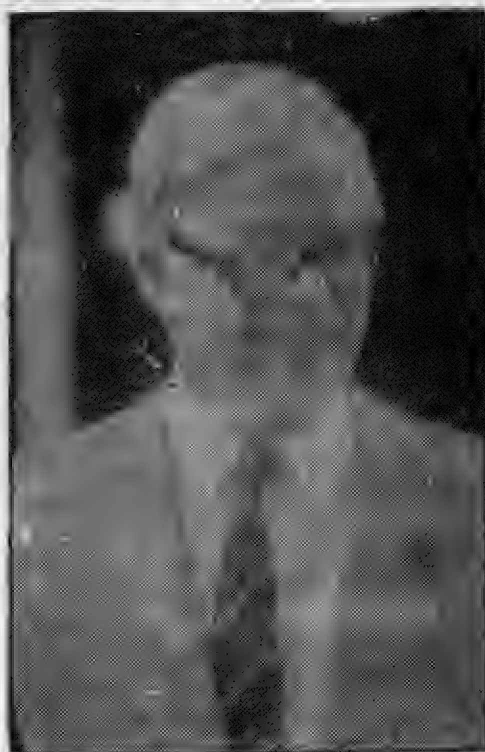
تاچر برتانيي په سياست کي ډيري پراخي تبديلي راوستلي اودخپل رقيب (دکارګر ګوند) ټولي حربي اوپلانونه ئي خنثي کړل هغي دخپل ښځه توب سربيره ځان ديو باعزم اوبي

دوام اوپايښت پلوي وه اوپه دغه لړکي ئي غوښتل چي انګلستان داروپا منفرد قدرتمند حکومت پاتي شي .

دبرطانيي پخواني صدراعظم (دتاچرڅخه مخکي) « ادوارډهيت » ميرمن تاچر د(زينوفوبيا) دناروغي په نوم وبلله داسي عصبي اوروانی ناروغي په هغه کي ناروغ دبهرني حملي او تجاوز څخه ويره لري ښائي ددي دار علت به هم داوو چي دانګلستان داسي خلك دي چي په چااعتماد نلري اوخپل ځان له نورو خلکو څخه لوړ بولي .

دميرمن تاچرد زوال بل دريم او آخريني ستر عامل د انګلستان اقتصادي اوټولنيز بد حالت وو ديوي کتني پر اساس دانګلستان اقتصادي پر مختګ نن ورځ په هغه ځاي کي دي چي په ۱۹۷۹ کال کي وو . هغه وخت په انګلستان کي (۱۱) لاکه خلك بي روزګار اوبي کاروو نن ۱۷ لك تنه بيکار دي ، دتوليد اتو لړي هم وروشوي ده .





دتاچریزم په دوران کې دغریبو او دکارګرانو د اولادونو تعلیم اوتحصیل هیڅ ګټه نه‌درلوده . که څه هم چې نن په برتانیا کې دمتوسطي اومنځنیني طبقي خلك تلویزیون ، وي . سي . آر ، اوداسې نورلري په خپلو کورونوکې دګرمولو اوسړولو سیستمونه لري هغوي کولي شي څو قیمتي جامې واغوندي خوهغه ښوونځي چې دوي پکې زده کړه کوي هغه نون چې دوي پکې سفرته ځي هغه روغتون چې دوي پکې صحت مومي ډیر په ټیټه سویه اودوهم‌نمبردي . له بلي خوا هغه مالیاتي ټیکسونه چې دمیرمن تاچرپه وخت کې نافذ شوي وو دانګلستان دشهزاده څخه نیولي تر بوبي وسه اوغریب انګلیسي پوري ټولو ښاٸي په مساوي توګه مالیه ادا کړي واي . ددي مالیاتو پرضد سختې مظاهري او اعتصابونه وشول چې دتاچر نوم ته ئي ډیر ضررورسا وه خوبیاهم دي ددي خبري دترمیم دپاره هیڅ کار ونکړ .

میرمن تاچر دبرلین ددیوال له رنګیدلو څخه وروسته دصدراعظم کول سره ډیر مخالفت ښکاره کړ، همدا راز کله چې دجنوبي افریقا له خوا دتورپوستانو مشر «نلسن منډیلا » له حبس څخه خوشي شو نودي داروپا ګډ بازارته پر جنوبي افریقا داقتصادي بندیز لګولو بیشنهاد وکړ چه رد شو .

دمیرمن تاچر دزوال په ډرامه کي لومړي رول دانګلستان دصدارت لومړي مرستیال « سرجفري » ولوباوه . هغه چې دتاچر په حکومت کي ئي دبهرنیو چارو او دخزانې وزارتونه په غاړه وو ددي دپالیسیو سره دمخالفت په توګه دواړودندو څخه لري شو خود تاچر او جفري ها و په مینځ کي سره جنګ (داروپا د اتحاد په مسأله) همداسي دوام درلود .جفري هاومتوجه شو چه دا وخت میرمن تاچر له هري خوا څخه رټل شوي ده نو همداوخت دي چې ښاٸي میرمن تاچر دګوند له مشري څخه لري شي ، نو دهمدي دپاره ئي دګوند دمرستیالي څخه استعفي وکړه ، اود نومبر په ۱۲ نیټه ئي خلکو ته په خپلي خطابي کي پر میرمن تاچرسختي سیاسي حملي وکړي . هغه په خپلو خبروکي داواضحه کړه چې د اروپا داتحاد سره دتاچر مخالفت دانګلستان له پاره ډیر ستر خطر بلل کیږي ځکه چې دا هیواد به یوازي شي .

سرجفري هاو دتاچریزم له بنسټ ایښود ونکو څخه دي دده واضح مخالفت دمیرمن تاچر له پاره ډیر مضرثابت شو . جفري هاو دګوند غړیو ته غږ وکړ چې دوي ښاٸي دملت سره دصداقت اودصدراعظم سره دوفاداري پر فرق پوره پوه شي . په نتیجه کي داسي هم وشول چې دمیرمن تاچر د ٪۷۵ حامیانو څخه یوازي ٪۵۳ له دي سره موافق پاتي شول .

دجفري هاو دخبرو په تاٸید ددي هیواد ددفاع پخواني وزیر ماٸیکل هیزلتاین ځان دګوند دریاست دپاره کاندید کړ اودګوند دکیڼي خوا حمایت ئي لاس ته راوړ. میرمن تاچر دده کاندیدا ومنله اودمحافظه کار ګوند ۳۷۲ تنه غړي چې دکابینې غړي هم پکښې شامل دي دګوند دنوي مشري اودنوي صدراعظم دټاکلو دپاره تیارشول . (دګوند دپیچلو قوانینو څخه یوهم دادي چې دلومړي نمبر ګټونکي ګټلي راٸي هغه وخت سمي بلل کیږي چې ددوهم نمبر څخه ٪۱۵ زیاتي ولري که ددغه اندازي څخه کم وي نوراٸي اخیستنه له سره پیل کیږي اوکه په دوهم وارهم دا ٪۱۵ پوره نکړي نوپه دریم ځل هر هغه کاندید چې ساده اکثریت تر لاسه کړي هغه به ګټونکي وي .)

دلومړي ځل نتایج حیرانوونکي وو په هغو کي میرمن تاچر د ۳۷۲ غړیو څخه ۲۰۴ راٸي وګټلي اودهیزلتاین راٸي

۱۵۲ وي . ممتنع رأي (۱٦) په دي حساب که میرمن تاچر اضافي راي گټلي واي نو ددي اقتدار به مضئون پاتي وو .
دي دراړیو له لاري ددوهم ځل انتخاباتو دپاره هم تیاري څرگنده کړه . دکابیني غړي ددي اعلان څخه خوښ شول ځکه چي دتاچر رأي ورکونکو فیصله کړي وه چي په دوهم ځل به هیزلتاین ته رایه ورکوي .
میرمن تاچر دکابیني هغه غړي چي دي به هیڅ وخت په ورین تندي ځانته نه منل په ډیري خوشالي ومنل له «۲۱» غړیو څخه چي میرمن تاچر سره وغږیدل «۱۲» غړیو وویل چي په دوهم ځل به ایزلتهائن ته رأي ورکړي دو تنو وزیرانو دي ته اخطار ورکړچي که له مقابلي څخه لاس وانخلي دوي به استعفٰي وکړي اودري پاتي وزیرانو دتاچر سره خپله وفاداري اعلان کړه .
دجمعي دورځي په سهار دانتخاباتو ویندوي دانتخاباتو فیصله اعلان کړه ،وروسته دانگلستان ملکي میرمن تاچر ته تیلفون وکړ اودفیصلي خبرئي دي ته ورساوه . «۱۵» دقیقي وروسته دا دکابیني دجلساتو خوني ته راغله اوخپله شخصي فیصله ئي اعلان کړه دي وویل ! چه دگوند داتحاد دپاره اوپه راتلونکي سراسري انتخاباتو کي دگوند دبریالیتوب دپاره دمشري څخه لاس اخلي دپارلمان مخالفو اوموافقو غړیو ددي دمظبوطي ارادي ستاینه وکړه .
داستعفي سره سره میرمن تاچرونغوستل چي هیزلتاین دگوند مشرشي نو دهمدي لپاره ئي خپل دوه پلویان دخزاني وزیر (جان میجر) اودبهرنیو چارو وزیر ډوگلس هرد میدان ته راوایستل په پیل کي عمومي نظرداوو چي دگلسن هرد به بریالي شي ځکه هغه دځوان قیادت دمینځ ته واوستلو پلوي دي خودگوند دغړیو دپاره مثبت شخصیت نه بلل کیږي .
دصدارت دانتخاباتو په لومړي ځل کي جان میجر د رایوپه اکثریت سره دبرتانیي صدراعظم وټاکل شو .
میرمن تاچر اوس په جنوبي لندن کي په یوه پنځه کوټه ایز کورکي خپل ژوند تیروي کله چي دي دصدارت دولتي کور بریښود نوموئي ویل چي : زه «۱۱» کاله مخکي دلته راغلي وم او اوس په ډیري خوښي تري ځم »
دي همداراز وویل چي «زه به جان میجر ته دوعاکوم »
دانگستان خلك به میرمن تاچر هیرمکري خوددي شوي کارونه څه مثبت اوڅه منفي پاتي وي . ددي هیواد خلك به داسي ثابت قدمه ښځه صدر اعظمه تردیرو خت پوري ونه ویني .

داپران حکومت ...

په هرصورت موږ ددغه بحث فقهي اړخ ته نه ننوځو خودومره باید وویل شي چي پخپله په ایراني ټولنه کي هم دصیغي یا متعي نه سؤاستفادي شوي دي ، داسي نارینه ؤچي ودونه یي هم درلودلي د خپلو حیواني غرایز و دارضاً دپاره ددغه سهولت نه کار اخیستي ، ډیرو مؤقتو ودونو چي حتي دخو ساعتونو دپاره یي صورت موندلي ټولنیزي ستونځي ځو برابره کړي دي . هیڅ تضمین نشته چي دبناغلي رفسنجاني دوینا په اساس واده لرونکي کسان په دغه کار لاس پوري نه کړي .
بل داچي دصیغه یي ښځو زیاتوالي په ټولنه کي پخپله یوه ستونځه اوپرابلم جوروي ، هغه ښځي چي مؤقته نکاح یي پوره شوي اوخصوصاً اولاد هم لري دټولني په گډودي اواقتصادي او روحي ستونځو په مینځته راوړلو کي ستر رول لري ، اوکه دصیغي دقانون مطابق داولاد درلودلو څخه مخنیوي کیږي داهم دښځي دصحي او روحي ناروغیوسبب گرځي .

ازدواجهای خانوادگی وجنبه های مثبت ومنفی آن

علل ازدواج های خاندانی در چیست ؟ آیا ازدواج های خانواده گی می تواند سبب جاروجنجال ها ومشکلات اجتماعی شود ؟ فواید یا زیانهای طبی آن در چیست آیا مشکلات روحی وروانی را بار آورده می تواند ؟

از زمانه های پیش تاحال انسان ها به صورت طبیعی وغریزی مفهوم انسانیت و نوع دوستی را زیرپانموده وزندگی اجتماعی خویش را مختصر به حلقه ء خانوادگی میسازند وازین دائره پا فراتر گذاشتن را همرديف بازیر پاگذاشتن اصول وضوابط و رسوم وعنعنات فامیلی خویش می دانند این انحصار ها را در اجتماعات انسانی به گونه های مختلف ونظر به معیار های مختلف دیده میتوانیم مثلاً معیار های قومی ، قبیله ء ای محدودیت های جغرافیائی نژادی زبانی وغیره امروز هم در مسایل ازدواجی وقتی از ازدواج با اشخاص خارج از دائره خانواده وقوم صحبت می نمائیم به گونه ای ازآن یاد آور میشوئیم که گوئی عمل خیلی زشت وناپسندی است در اجتماعات روستائی ما خصوصاً به این مسأله اهمیت زیادی قایل اند ومردم باخویشان ونزدیکان خود تنها به اساس مسأله میراث ازدواج را قایم می سازند وبه این منظور اکثراً دختران کوچک خویش را به عقد مردان کلانسان وکهنسال در می آورند

ولی بیائیم بر سرفواید ونقصانات ساینسی وطبی این گونه عروسی ها

از نقطه نظر علم طب ازدواجها ی خانوادگی زیانهای فراوانی را برای نسلهای بعدی میتواند در بر داشته باشد در کشور های ترقی یافته دراثر تحقیقات درین زمینه نتایج ناگواری به دست آمده است امروز ثابت شده است که بیماری های ارثی درمیان مردم عموماً از همین ازدواج های فامیلی بوجود میآیند مثلاً ضعف های ذهنی یا (منیتل دیفسنی) که بسیار به تیزی وسرعت به نسلهای بعدی منتقل میگردد ودر اثر آن اطفال نوزاد با در نظر داشت اینکه پدر ویامادر یا پدر کلان وغیره به آن مبتلابوده اند از نگاه عقلی وذهنی ضعیف بار میآیند .



اگر شخصی در خانواده دچار مرض قند یا دیابت است میشود مرض او هم به اولادش انتقال نماید . بیماری دیگری هم است که بصورت ارثی از اثر ازدواج های خاندانی بوجود می آید وآن به گونه ایست که اگر دروجود مریض کوچترین زخم بصورت عادی از اثر ضربه یا اصابتی بوجود آید واز آن خون بیرون جهد به مریض خونریزی شدیدی عاید میگردد قسمی که به هیچ ترتیبی نمی توان جلو ریزش خون را گرفت خون مریض بند نمی آید وفواره می کند بر علاوه این مریضی خطر ناك بیماری هم وجود دارد که عبارت از کمی هیمو گلو بین خون در شخص است این مریض نیز به صورت ارثی انتقال پذیر می باشد .

همچنان اگر شخصی در خانواده گنگ ولال ونا شنوا بود یا قدکوتاه داشت « بیش ازحد » وامراض عصبی ،همه این ها به نسلهای بعدی انتقال می یابند وشکل ارثی دارند .

هر قدری که این عروسی ها با اعضای نزدیکتر خانواده صورت بگیرد به همان اندازه احتمال وسعت وزیادتی انتقال امراض گوناگون به نسلهای آینده در آن بیشتر می باشد .

ازنگاه دین مقدس اسلام اگر به حل مطلب بپردازیم می بینیم که خداوند (ج) در آیه «۱۳» سوره الحجرات می فرماید : «ای مردم ! شما را ازیك زن ویك مرد آفریدیم وبعد شما را قوم ها وقبیله ها ساختیم تا همدیگر را بشناسید ، در حقیقت نزدیکترین شما به خداوند (ج) پرهیزگارترین شماست »ودراین آیه الله (ج) به مردم مطلبی را واضح ساخته وحقایقی چندی را بیان میدارد نخستین حقیقت هما نا اصل پیدایش نوع بشر ازیك پدر ویك مادر است امروز جهان رابا همه نفوس ووسعت آن وقتی مینگیرم در می یابیم که خالق این همه صرف یك خدا(ج) میتواند باشد که همانا ذات پروردگار است .

حقیقت دومی که درین آیه واضح شده اینست که تشکیل اقوام قبیله ها وبالاخره ملتها در جهان یك امر فطری وغریزی بشر است چه با ین وسعت واین بزرگی امروز انسانها نمیتواند به دور یك خانواده حلقه بزنند خود بخود از هم بیگانه شده حقوق وفرایض از بین رفته ونظم جهان بر هم میخورد انسانها نمی توانستند درفراخي این دنیای بیکران با دلسردی وبدون کشف وشناخت زندگی به سر آرند تشکیل اقوا م وملیتها امر طبیعی وفطری است انسانها از هم جدا شدند وگروه های تشکیل دادند تا بتوانند بنابر حس نوع دوستی بنابر شناخت وکاوش تحقیق وبالاخره بنابر اصل اسلامی امت واحد بایکدیگر نزدیك شده و همدیگر را بشناسند.

حقیقت سوم اینست که خداوند معیار برتري بین انسانها را فضیلت اخلاقي و تقوا قرار داده است . چرا که از نقطهء نظر پیدایش و خلقت انسانها مساوي اند . به اساس قانون اسلام هر مرد مسلمان میتواند با هر زن مسلمان ازدواج نماید .

ازدواج موفق و زندگي خوشبخت برمبناي هماهنگي عادات خصائل ، طرز زندگي خانواده گي ، رسوم و عنعنات خانواده گي زوج و زوجه استوار است . و یکي از فواید ازدواج هاي فاميلي نيز در همين است که زن و شوهر به تمام معنی همدیگر را شناخته و به خوي و عادات فاميلي همدیگر خوب واقف اند ولي اضرار این نوع شناخت را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه زن و شوهري که مثلاً با هم پسر کاکا و دختر کاکا میشوند چون از زمان کودکي با هم یکجا و در یك محیط زندگي کرده به بازي پرداخته اند همدیگر را از همان آغاز خواهر و برادر تلقي نموده ووقتي با هم ازدواج مي کنند از نگاه روحي فشار سختي را متقبل میگردند چه نمي توانند طرف مقابل را زن یا شوهر خویش تصور کنند.

ولي در نتیجه اگر ازدواجها فاميلي باشند یا غیر فاميلي محیط هاي زیست طرز زنده گي ، آلودگي آب و هوا و هم پسمانده گي ذهني عامهء مردم در امر انتقال امراض مؤثر میباشد . براي از بین بردن این نقص بزرگ در جوامع اسلامي باید به تعلیم و تربیه زیاد توجه مبذول گردد چون خانواده هاي دانا با تعلیم و مطالعهء اشتراك خون و غیره مي توانند از امراض مختلف جلوگیري نمایند .

خورشیرین د خیاطي څانګې په هکله خبرې کوي

مرکه

مرکه کوونکې: خاتول افروز

(په دې ګڼه کې موږغوښتل څو دګرانو لوستونکو دپاره دښځو داسلامي تنظیم د خیاطۍ دمؤسسې په باره کې څه معلومات راټول کړو نو په همدې منظور مود مؤسسې دآمرې خور (شیرین) سره مرکه کړې وه چې داد ې وړاندې کیږي.)

کله چې دګڼډلو شعبې ته ننوتم ټول مې ډیرلګیاولیدل، کښیناستم څو د خبرو اتروفرصت لاس ته راشي وروسته له څو شیبو زموږ خور، زګاره شوه او ماته ئې هرکلې وکړداخوږ خوراملایمه طبع لرې کله چې مې ورکړه روغ بړ وکړ ددې په شونډو دخندا ګلان راوغوړیدل. کښیناستو او ماخپله لمړۍ پوښتنه پیل کړه.

پ - که تاسې لطفاً موږته واضح کړې چې څو کاله کیږي چې ددې مؤسسې مشرې مو په غاړه ده؟





ځ – زه پنځه کاله کیږي چې په دې مؤسسه کې دمسئولي په حیث کار کوم .

پ – که دموسسې دغړیو شمیر ووائي ؟

ځ– دلته تقریباً څلویښت تنه خیندي داستاد اوزده کوونکي په حیث په کار لګیا دي .

پ– تاسې د تنظیم ټولو ضرورتمندانو دپاره جامې اونورضرورت وړ شیان ګنډي دارانه ووایاست چې دتنظیم نه بهر هم دخپلو لاسې کارونو اخیستونکي لري اوکه څنګه ؟!

ځ– ستاسي په ځواب کي باید ووایم چې دتنظیم دغړیو سربیره نور ډیري خیندي هم دجامو ګنډلو او اخیستلو دپاره موږ ته راځي اودخلکو فرمایشونه زموږ دپرسونل دشمیر څخه ځیني وخت ډیریږي .

پ – دتاسو دجامو اونورو ګنډل شوي شیانو بیه څه ډول ده؟

ځ – موږ ضرورتمندانوته دپیرودلود پاره مناسبې بیې ټعین کړي زموږ دهر محصول بیه نظر په خپل کیفیت له یوبل څخه پیل کیږي .

پ– څه تاسي غواړي چې دپیښور نه بهر هم دپلورلو دپاره بازار ولري ؟

ج – هو! ولي نه ، په دي ټمه یو که امکانات وي موږ دبهرني اونړیوال بازار په سطح خپلو تولیداتو ته پراختیاورکولاي شو .

پ– دګنډلو ډولونه دلته څه دي؟، څوډوله ګنډني ستاسي مؤسسه کي کیږي ؟

ځ– دلته مختلف ډولونه دګنډلوشته لکه مري ګنډل ، کندهاري ګنډل د جامو ګنډل ، د بافت او وویدلو بیلابیل ډولونه ، ماشیني ګل ګنډني اوډیرنور چي نوم ئي دلته ذکر نشو په مؤسسه کي ګنډ ل کیږي زموږ پرسونل ډیر په جدیت او حوصلي کار کوي . اوزه شخصاً ددوي دکار څخه راضي یم .

پ- تاسي دهغو مهاجرو خويندوسره چي په کمپونو کي اوسيږي اودگنډلو هنر څخه برخه مني دي څه ارتباط ټينگ کړي آيا تاسي ددوي دفعاليت دپاره څه امکانات ددوي په لاس ورکړي دي ؟

ځ - هو‌زموږ دشمشتو او اکوړه ختک په کمپونو کي گنډونکي لرو اوددوي لاسي کارونه دلته دخرڅولود پاره راوړو . موږ اوس اوس په شمشتو کي «۱۵» تنه او اکوړه ختک کمپ کي «۲۲» تنه ښوونکي او زده کوونکي لرو اودخپل وس په اندازه ددوي سره د لازمي موادو دتياري په اړوند مرسته کوو .

پ- دخپلو مشکلاتو او ننډوتو په پاره کي موڅه ونه ويل آيا څه خنډ خوبه مو په کار کي نه وي ؟

ځ - په دي برخه کي ښائي ووايم چي يوه عمده ستونزه مو دموادو لږوالي اومادي مشکلات دي اوبل داچي ځيني وخت کله چي خپل توليدات په عمده توگه چيرته دپلورلودپاره ليږو نوترډيره وخته هلته پاتي وي او نتيجه ني نه ښکاريږي.

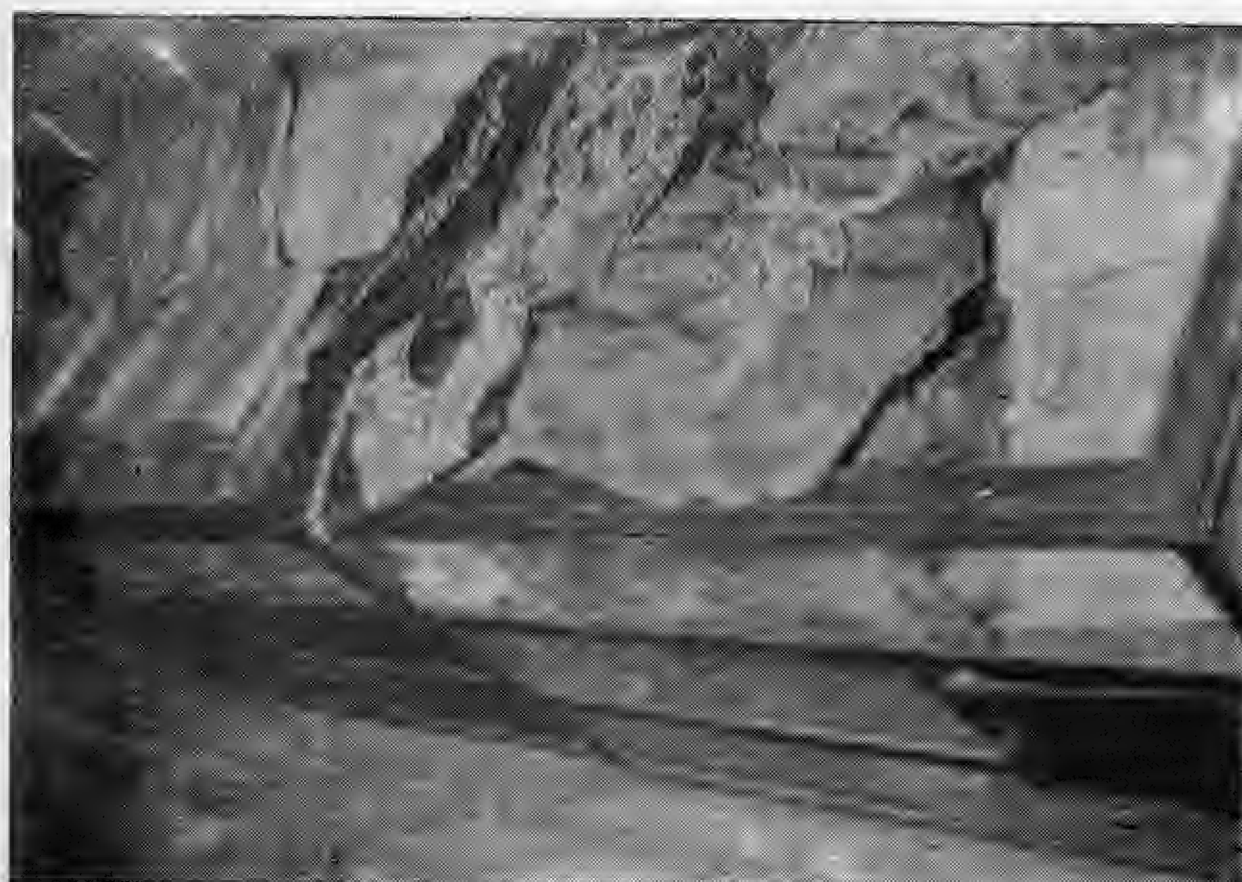
پ- هيله ده چي ستاسي دا ستونزي دلوي خداي په مرسته حل شي ، په پاي کي موغوښتل ستاسي مؤسسي ته دمجلي سره دمرستي او همکاري پيشنهاد وکړو څکه موږ غوارو چي دمجلي په راتلونکو گڼوکي دگنډلو دډولونو په باره کي



خپلو لوستونکو ته څه معلومات راغونډ کړو تاسي به دي همکاري ته حاضر شي ؟

ځ - ولي نه ،حتماً موږ به په ډيري خوشالي سره په دي برخه کي ستاسو سره همکاري وکړو انشا الله-ښه محترمي خور (شيرين) له دي نه چي زموږ سره مرکي ته حاضر شوي اودمؤسسي په هکله مو موږ اولوستونکو ته معلومات راکړل ډيره مننه دخداي «ج» څخه په دي اړوند تاسوته دډير برياليتوب هيله کوو هيله ده چي زموږ دمهاجرو خويندو هنراوپوهه په پراخه توگه منعکس کړي او هم په دي ډول ددوي سره اقتصادي مرسته وکړاي شي .

-ستاسو نه هم مننه .



خانه به دوش

داستان



خوانند ه گان محترم !

مجله بیام زن مسلمان از شما ره قبلي خويش (شماره هاي ۲۰- ۲۱) صفحه جديد ي را به نام(ځوك ملامت دي ؟ ياكي مقصر است ؟) راباز نموده است كه درآن اتفاقات - حادثات وسرگذشت هاي حقيقي خواهران غمديده ما به شكل داستان به نشر ميرسد مادرين زندگينامه ها قصداً نامهاي مستعار را به كار مي بريم . درين سلسله از خوانندگان گرامي در باره بعضي از ين سرگذشت ها ودر يافت مقصر اصلي در آن نظر خواهي خواهيم كرد .

اينك هم داستان اين شماره :

نوشتهٔ شكيلا

پسرك بالحن كودكانه اش مي گويد :

(مي فهمي مادر! مرا از دارليتام خوشم نمي آيد برايم مثل زندان است واين احساس زمانيكه هيولاي سياه شب دامنش رادرهمه جامي گستراند بيشتردرتاروپودوجودم جامي گيرد . به نظرم مي آيد ديوار هاي اتاق بلند وبلند ترشده به آسمان ميرسند آنگاه سقف اتاق رابه گونه أي تصور ميكنم كه به من نزديك ونزديك تر آمده وبرسينه ام مي غلطد . مي داني مادرجان ! آنجا پهره دارها با تفنگ هايشان مرالت وكوب مي كنند من گريه مي كنم وآنان مرا به اطاق ميرانند نفسم درسينه حبس مي شود ، سرم را ازترس به زير لحاف مي برم وآنگاه وقتي تنها ميشوم به شما فكر مي كنم گاهي فكر ميكنم خداي نخواسته همه شمامرده ايد وگاهي خواهرانم رابارنگ هاي پريده مي نگرم بغض گلويم رامي فشارد لم ميخواهد فرياد بزنم اما صدايم برنمي آيد فكر ميكنم كه آوازم در گلويم خفه مي شود اما باوجود اين همه ترس ودلهره مادرجان ! صرف بخاطر خوشي خاطر توبه دارليتام مي روم ورنه ....)

چهره مادر غمديده ولي مصمم است ، خطوط چهره اش حكايت از درد ورنج دراز مدتي دارد درد ونجي كه درجريان ساليان متمادي جهاد ومبارز برخود ديده است بشاشت چهره اش راواز او گرفته است . همسفرزندكي اش بالاله گون كردن كفن اش در راه خدا اورا باپنج طفل معصوم در ميدان زندگي تنها رها كرده است .

اين زن مبارز كه خود درارتباط وهمكاري بامجاهدين سهمي فعالي دارد همسر (برادر شريف !) يكي از برادران شهيد نهضت است كه درسال ۱۳۵۹ در نبرد رويارو ي باملحدين جام شهادت نوشيده است اين برادرفدائي كه يكي از برادران آگاه وزبده نهضت بود از جمله اولين مهاجريني است كه به پشاور هجرت نموده بودند ولي بعد از جابجا كردن خانواده اش نظر خانمش را در مورد رفتن او به جبهه خواستار

مي شود .

زن باخود مي انديشد : باداشتن پنج طفل نابالغ تنها زيستن در محيط بيگانه هجرت براي يك زن چقدر مشكل است ؟! واگر دوباره به ميهن بر گردد ؟ نه ، امكان ندارد چه زندگي كرد ن در زير سايه دشمن متجاوز ومزدوران جنايتكار آن غير قابل تحمل است .

بالاخره باخود مي گويد كه اگر همه زنان درين حال زندگي فاميلي وتعليم وتربيت فرزندان رابر جهاد مقدم بشمارند بس مسئووليت آزادي ميهن وبرقراري احكام الهي را در سرزمين آبائي ماكي بر دوش خواهد داشت ؟ آيا مردها ميتوانند تنها ، از عهدۀ اين بارگران بر آيند؟

جذبات اسلامي اين خواهر مسلمان قوي تر از آنست كه دست به عمل غير از خشنودي خداوند «ج» بزند ، بالاخره تصميم مي گيرد پيشنهاد شوهر را براي رفتن به جبهه قبول كند وخود با اطفالش درديار هجرت باقي مي ماند .

اما ..... جهاد كه باخود تحفه گرانبهاتري از شهادت ندارد بس آنرا نثارشوهرمجاهدش مي كند .

بلي ! (داكترشريف !) درسال ١٣٥٩ درجهاد در جنگ روياروي باكفار به مقام والاي شهادت مي رسد بيوه جوان شهيد شريف با اطلاع ازين واقعه زيستن درديار ناآشناي مهاجرت را به حال خويش مناسب نمي بيند وبا اطفال قد ونيم قد درحاليكه دردي به ناباوري يك حقيقت تلخ رابردوش دارد راهي داروديار مي گردد تالااقل در ميان آشنايان ودوستان همدردي بيابد وگوشه براي زيستن .

ولي دريغاكه گاهي رشته هاي انساني واخوت دستخوش خواهشات نفساني ومتاع دنيائي ميگردند واين ماديات پرستي به حدي مي رسد كه ديگربه ارزش هاي معنوي اهميتي داده‌نمي شود دوستي ها فنا مي گردند وتخم عداوت ودشمني در دلها كاشته ميشود ، دست آشناي اين بيوه پيكارجو اين مادر رنجديده واين خواهر بي همدرد نيز با عكس العملي چنين روبرو مي گردد .

برادر شوهرش اندك دارائي برادر گلگون كفن خويش راهم غضب نموده وبامال ومنال كه از طريق مكاركي ، چاپلوسي ، چالاكي ، خيانت به دست آورده به خانه نوساخته مفشن خويش نقل مكان مي كند درين حال براي لحظه اي حتي به خانم برادر وبرادر زاده هاي يتيم خود كه آنانرا دست خالي گذاشته است نمي انديشد .

بيوه تنها خانه قديمي رها شده راغنيمتي بس بزرگ ميداند وبه آن مي كوچد اما خانم ايو راو بامصرف مشتي پول كساني را شبانگاه به خانه اش براي دزدي ميفرستند وموجبات ترس ودلهره زن را فراهم مي كند بالاخره اين مزاحمت ها وسنگ اندازي ها به حدي ميشود كه مادر كودكان يتيم مجبور به ترك خانه وكاشانه شد ه دوباره راهي پشاور مي گردد تاشايد درين جا از گزند خود غرضان وناكسان مصئوون شده وبرادران مجاهد به پاس شهادت شوهر مبارزش دست مرحمتي بر اطفال بي پدرش بكشند واو را منحيث خانم درد ديده يك شهيد احترام كنند قدر كنند وزمينه تعليم وتربيت فرزندان او را فراهم سازند .

زن باعصمت مسلمان وافغان در محيط ناشناخته هجرت درهاي زيادي را مي كوبد ولي بجز در دارالیتام در ديگري برايش گشوده نمي شود

. دوكودك خويش راشامل دارليتام مي كند كه كوچكتراش بزودي بامحيط اينجا انس مي گيرد ولي بزرگتر باگذشت هرروز از آن بيگانه ميگردد واز رفتن به دارالیتام ابا مي ورزد مادر از مقداري پولي كه ماهانه براي كودكانش داده ميشود براي اطفال ديگرخويش نان وآبي تهيه مي كند .

از پسرك مي پرسم پسرم ! خوش نداري درس بخواني وچيزي ياد بگيري ؟

درحاليكه گونه هايش از شرم سرخ شده بريده بريده پاسخ مي دهد : چرا ؟ خيلي خوش دارم درس بخوانم امّا مادر وخواهرنم راهم دوست دارم زياد به يادم مي آيند .

چشمان مادر پرازاشك مي شود مي گويد : همين پولي كه دارالیتام به ماميدهد يگانه درآمد تمام فاميل است كرايه خانه ها بلند مي رود ومن مجبوراً از يك خانه به خانه ديگرنقل

مکان مي کنم وخانه بر دوش هستيم ولي حالا پسروم از دارالیتام فرار کرده ودوباره نمي خواهد بر گردد وحالا نمي دانم چکنم ؟

راستي هم جواب به اين سوال در حالتي که زن در آن واقع است مشکل است ولي آيا درحقيقت امر نيز اين جواب به همين اندازهٔ مشکل خواهد بود ؟

آيا اين اطفال معصوم را پس از ینکه از سايه وشفقت پدري محروم گشتند از آغوش پرمهر ودست نواز شگر مادر محروم کردن ودر گوشه اطاق سردونمناك دارالیتام انداختن وچون گلهٔ حیوانات آنانرا به نان وآب محض عادت دادن درحق آنها ظلم نخواهد بود؟ به يقين که ظلم است چون دارالیتام بايد براي اطفالي باشد که هيچ سرپرستي ندارند وهيچ مدد گاري ندارند .

ولي مسئوولیت دارالیتام چیست ؟

قطع نظر ازشکل ورفتار وعمل دارلیتام اگر براصل وتهداب اين موسسه عميق شويم بجز خير وفلاح وکمك ومدد هدفي ديگري در آن نهفته نمي بينيم دارالیتام که کودکان رابه زور وجبر داخل خويش نمي آرد ، چگونه ميتوان مشکل مسئووليت اين درد نامه هاي بي شمار راحل نمود شما چه فکر مي کنيد مقصر اصلي کيست ؟

شوهر که براي جهاد رفت وبرنگشت ؟

برادر شوهر ؟ مسئوولین دارلیتام ؟ مسئوولین کانون شهدا وايتام تنظيم مربوط ؟

همه مجاهدين ؟ محيط وماحول ؟ وياخود او ، زنيکه سرپرست فاميل خويش را از دست داده ودر آمدي هم براي امرار معاش ندارد آيا کار کردن دربيرون از منزل براي چنين زني دراسلام جايز است ؟ درحالت محتاجي وناتواني براي او چگونه کاري پيدا خواهد شد آيا عکس العمل مردم و آمرين در برابر او چگونه خواهد بود ؟

ما از شما مي پرسيم وخوانندگاني با احساسي که درين مورد ميخواهند نظر بدهند لطفا باآدرس مجله مکاتبه نموده ونظر خويش را با مادرميان بگذارند مانظريه هاي قرين تر به حقيقت وراه حل هاي عملي تر را به نشر خواهيم رسانيد .

بقيه ...

ولي مشکل اصلي شوروي قحطي مادي واقتصادي نه بلکه قحطي معنويست قحطي رواني است مردم به فردا اطمينان ندارند برخويشتن خويش اطمينان ندارند بر حاکمان - زندانبانان خويش اعتمادي ندارند براي پيدا کردن اطمينان قلبي وروحي خويش به ذخيره مواد غذائي ومادیات مي پردازند زيرا يگانه آرامش شان همينست وبس ، دزدي مي کنند - خيانت مي کنند براي انگشتري دستي راقطع مي کنند براي گوشواره اي سري را ازتن جدا مي کنند براي تکه ناني تن مي فروشند اين همه قحطي است قحطي اطمينان قحطي اعتماد قحطي خلوص قحطي ايمان وقحطي محبت وعلاقه وبالاخره قحطي انسانيت است که کشوري را که مردم حتي از نگريستن به نقشه آن در کره جهان برخويش مي لرزيدند چه رسد به نام هيبتناك آن (ابرقدرت !!)

امروز به ملت قحطي زده ومفلسي سقوط داده است که چشمان گرسنه اش به در زندان خويش ميخکوب ماندٔ تا بيايند وچيزي برايش بدهندٔحد اقل چيزي !!



دسبا په درشل کی

ماشوم هلك سردمور په زنګانه کیښود ، سترګي ئي دډيوي په رڼا کي خښي کړي .

– ښه موري ! نورووایه ، هغه شپه بیا څه وشول ؟ داشپه ولي بد ه شپه وه ؟

مورئي په داسي حال کي چه دستني سپم ته ځير وه او کونبښ ئي کاوه چه تارپکي واچوي وويل :

– هغه شپه ځکه بدمرغه وه چي زموږ کلي ته یوه ډله کارغان راغلل ټولي ځمکي ، کښتونه ئي لوټ کړل ټول ئي برباد کړل .

هلك په مینه پاڅید اوپه چټکي ئي وپوښتل : کارغان هغه دي چه توررنګونه ئي وي اوتوري موښوکي لري هغه چه بدغږلري ؟ هغه مادلته هم لیدلي موري !

مورمسکي شوه ، هو کارغان توردي خوهغه شپه زموږ کلي ته داسي کارغان راغلي وو چاي سور رنګ ئي وو هغه سره کازغان وو تاداسي کارغان لیدلي ندي .

-کارغان خلك خوري ؟ ماته چاوويل چي کارغان مړي خوري خو ژوندي خلك خوړلي نشي . – تورکارغان مړي خوري خو سره کارغان ډيري برالاحملي وهي هغه ژوندي خلك هم خوري ،هغه شپه ئي ستاورو ر ستاترور ، ستاتره ستا انا اوبابا ، ټول ئي وخوړل اوبیا ...

بیاڅه وشول ؟

اوبیا موږ دلته راغلو څو تارانه ونخوري ! ځکه هغه وخت ته ډیر کوچني وي .

ددوي په مینځ کي یوه اوزده شاني چوپتیا راغله هغه نري باد به چي ددښتي په لمنوکي نځید و کله ناڅاپه دکیږدي خوله پرانسیتله په زوږ به شو او پرکیږدي‌ئکیناست ډیوه به نیمه مړه شوه اودباد ویرونکي غږ به دمور اوزوي په غوږونو کي انګازي وکړي زوي به ځان دمور په غېږ پړوني کي تاوکړ ، بیا به دډیوي ناتوانۍ ته ځیر شو دبادغږ به کله کله ډیرویروونکي وو او دهلك ویښته به نیغ ودریدل .

– موري ! هغه شپه همداسي توره شپه وه ؟

– داسي مه وایۀ زویه ! ددي شپي سره ئي مه سموه ، خداي دي نکړي هغه ډیره بده شپه وه ، ډیره توره وه اوډیر ساړه وو، دغرو په لمنو کي واوري وي ، زموږ کښتونه په څو ساعتو کي په شاړوبدل شول ، دهغوي غوږونه مي تر اوس په غوږ کي دي ،

خوبياهم شکر چي هغوي خوپامړه شول اوپاهم وتښتيد ل .

که څه هم چي مرداري ئي پاتي شوه ، هغه تر اوسه پوري هم شته .

- هغوي چا وتښتول ؟

- دکلي خلکو !

- زما پلار هم ؟

مور غلي شوه اوهيڅ ئي ونه ويل يوازي ئي سور اسويلي وکيښ دگنډني کارگاه ئي کيښوده خپله ماشومه لورئي چي بيده وه وتپوله بيائي هلك ته وروووېل . پاڅه جارډي شم چي نور نوبيده شو لکه چي نن شپه دي هم پلار نراځي نيمه شپه شوه

هلك په داسي حال کي چي سترگي ئي مونبلي وويل - داپلار مي ولي هره شپه نراځي ؟

- هغه بيار کي اوسيږي !

اوبيائي دژبي لاندي وويل پلار دي داسي مړي دئ چي توركارغان ئي خوري ها بيچاره خونه ددي دنيا شو اونه به هم دهغي دنيا شي .

دباد موهومه پرده ديوه موټر په غرهار څيري شوه څو شيبي وروسته دچا دپښو غږ کيږدي نه بهر پورته شو اوبيا داياز خان هميشني ټوخنه .

مور خپل زوي ته وکتل اواياز خان ننوت ، ښځي پروني پرخپل سرټول کړ او ستړي مشي ئي وويل اياز څواب ورنکړ هلك ته مسکي شو اوپه جگ آواز ئي وويل : څنگه ئي بچو ؟

هلك ځان يوي گوښي ته ټول کړ سترگي ئي وځليدلي دپلاردغرور اودجامو دصفائي نه پر ځان خړ شو- ښه يم بابا !

مورئي وويل : ډيري مودي پس راغلي ، هلته دي څه داسي کار وو چي ...

- دکار څه پوښتنه کوي هر وخت چي راځم زما کور دي ، جگه شه ماته لږڅه دخوړوشي راوړه ډير وږي يم .

ښځه دخوړو په تودولو بوخته شوه اوداياز خان دخبري په باره کي ئي سوچ کاوه ، « زما کور زماکور » کوم کور؟ داخوکورنه کيږدي ده نن به ورته ووايم چي دلته ژوند ډير سخت دي. دخوړولوښي ئي دهغه مخ ته کيښود بيائي سل زړونه يوزړه کړ اوپه غلي آواز په غږيد لو شوه :

گوره ! وسله په پغاړه گرځي هغه هم په ښارکي داوسله درسره يوسه يوځل زموږ دځمکي دکښتونو دکور کلي خبر واخله ، موږ کان خوئي کړي وو خداي خبر چه اوس به ئي ماران او چنجي هم کړي وي هغه مرداري تري لري کړه چي پخير خپل کورته لاړشو داخوژوندندي لږ خوددي ماشومانو سوچ هم کوه ترکومه به دي دښتي کي پراته وو او دنورو پاتي شوني به خورو نن خومي ډير خپل کلي يادېږي لکه چي هماغه شپه وي او ..

ايازخان خبري ته پرينښوده : بس ، بس ، چټيات نور بس کړه ددنياله حاله خبره نه ئي او چټيات وائي ، زه هم ليوني يم چي دلته راځم هماغلته په ښار کي هوساوم .

ته خوڅه سترسري نه ئي چي غټي غټي خبري کوي يوه تور سره ښځه ئي په هر شي چي درته رسيږي شکراوباسه اوپه لري ډوډي لري څڅامي ښي بدي دي زوي او لور ته رسيږي يوه سرپناه لري نور څه غواړي .بس کړه نور ، داخيالونه دي هم له سره وباسه تر څو چي مي گذاره کيږي خوهمدلته يم هغه شاړه ځمکه مي هم موږ کانوته وربښلي هغه وران کورڅه کوم ليوني خونه يم چي خپل وخت دهغه په سمولو ضايع کړم هوا هروخت موچي گذاره نکيدله بيا به گورو خداي مهربانه دي .

ښځي زړه کي وويل : دخداي «ج» مهرباني پر تانشته ځکه ته دمهرباني وړنه ئي ستاد حرامو ډوډي او اوبه کله زموږ تر حلق

رأی و نظر



ورور محمد نذیر «بشارت»

(یا ایها الناس اتقوا ربکم الذي خلقکم من نفس واحدة ..

د « پیام زن مسلمان » مجلې له اداري ممنون یم چې ماته دخپل نظر د خپراوي فرصت راکوي :

متأسفانه له اسلام سره دښمنانو لویه دښمني اودوستانورسره ستره جفادا کړي چې ندي پرېښودل شوي دبیلابیلو دورانونو اوعصرونو مقتضیاتوته دځواب ورکولو چانس ومومي .

کله دابحثونه ورته راوړاندي شوي چې ماده مخکې ده که معني ، په کلونو، کلونو په همدې وخت تیر شوي چې ، پدي دواړو کې دیوي قدامت اودبلې تاخر ثابت شي ، بل وخت بیاپردي وختونه وختونه لګیدلي چې داثابته کړو اودي کشمکش نه ځانونه راوباسو چې په اسلام کې سیاست شته اوکه نه ؟ پداسي حال کې چې نورلګیادي له تول پوچتوب اوبې روحتوب سره سره خپلي ایدیالوژي ګاني تشریح کوي ، موډلونه وړاندي کوي ، بدلونونه راولي اودورانونه جوړوي .

زه چې نن سبا دلته دهجرت په چاپیریال کې د « زن در اسلام » په نامه کوم روان په اصطلاح « دیالوګ » ته ګورم همداپاس ترخه تجربه مي سترګوته دریږي . البته زما مطلب داندي چې پدي خبره بحث کول ندي پکار .

زه پدي معتقدیم چې په کلونو،کلونو اوپه هرعصرکي توري ،نوري تشریح اونوي نوي تفسیر ته اړتیاده چې وړوعیږو په اسلام کې جهان څه شي دي ،طبیعت څه دي، داسلام په نظر انسان څه شي دي ، بشر څه شي . اوداسلام په نظر نارینه اوښځه څه شي دي ؟ خودره وونکي داده چې روان بحثونه داسي دي چې سړي فکر کوي دښځودنیابله دنیاده او دنارینه وبله ، اودواړه دوه نابرابره موجودات دي . ددواړوتاریخ اوجغرافیه بیل دي ، پداسي حال کې چې براخي ئي ترمنځ دځینو خصلتونو توپیر دي .

که خبره دشخصي سلیقو اوشخصي تیپونو نه وي اوڅوک نه غواړي خپل تیپ اوسلیقي په اسلام تحمیل کړي ، مسئله کاملاً روښانه ده ، داسلام دنهضت په پرمختګ کې دنارینوونرڅنګ ګډه ونډه ، داسلامي شخصیتونو په روزلو ، داسلامي کورنیو په جوړولو،

داسلامي ماحول په ایجاد ، په وسلوال جهاد کې برخې اخیستو ، داسلامي علومو په ترلاسه کولو اوانتقال کې ، اوداسلامي سیاست په مسئولیت کې دنارینه ؤ ترڅنګ دمسلمانو میرمنواساسي نقش داسلام اواسلامي تاریخ مسلم باب دي .

که موږ خپل اسلامي انقلاب ته وګورو، که دعملي بروزله مخې ځیني ستونزې وي خو صحیح ، مګرکه دعقیدې احساس ، روحیې ، معنویت ، شهامت اوقربانۍ ته دچمتوالي حقیقت ته و ګورونو زموږ مسلماني خویندي اومیندي پدې مبارزه کې راسره قدم په قدم رواني دي .

اوس چې مجاهدین عملاً دخپل قوم دقیادت په محراب

ولاړدي ، لازمه ده داسلام له مخي خپلي لاري مشخصي کړو ، خپل هدفونه په نښه کړو ، ټول قوم ته برنامه ورکړو، خپلو ځوانو ورونوته،پلرونوته،خویندو اومیندوته چي څه ورکولای شو په ګډه اوخپلو حدودواو امکاناتوکي په افغانستان کي اسلام تشریح کړو ، تطبیق ئي کړو اوداسلامي عدل اوتوحیدي حکومت نمونه جوړه کړو ، نه داچي [illegible] په جدال کي ځان وغورځوو. پکار ده حقایقو اوواقعیتونوته وګورونه شخصي ذوقونو ته ، زه چي په ژوند کي دچا له خبرو ډیرمتأثر شوي یم یوه هم زموږ دیومجاهد عالم هغه خبره ده چي له نن ئي څلور کاله دمخه دمجاهدینو یوي تربیتي غونډي ته کوله. ۱۹۸۶ کال ۋ په پاکستان کي دشهید ضیاء الحق حکومت ۋ بي نظیر بوتو نوي له لندن نه راتله ، بي مثاله لوئي لوئي استقبالي غونډي ورته جوړیدي اودشور اوځوږ یوموج ئي راپورته کړي ۋ- په هماغو ورځو کي نوموړي مولوي صاحب دمجاهدینو یوي غونډي ته وینا کوله په خبرو په یوه برخه کي احساساتي شو اود سختي غوسي اوژورتا سف له امتزاجه غریو واخست اوپه ژړاند ه لهجه ئي وویل :... نن ګوري چي دیوه سوسیالیست اودیموکرات لور دومره همت پیداکوي چي یوداسي لوي حرکت جوړکړي خویوه عالم اویوه مسلمان ددي همت ونکړ چه خپله لور داسي وروزي چي داسلام دپیغام او غږ درسولو لپاره پورته شي...»

پاتې

تیریږي او خپلي اوښکي ئي پټي کړي پاځیده اودځای په سمبالولو شوه .

هلك په داسي حال که چي دپلارقهرجني ځیري ته ئي په کرکجن نظر کتل اود پلار هغه نوي االوښکلي واسکټ ته چي ددیوي په رڼا کي ځلیدو هك حیران پاتي وو مورته نژدي شو .

– موري ! زه حتماً ځم هلته به زما دانا مړي پروت وي چي کوم کازغه ئي ونخوري . مور دهلك سر په سینه ونښلاوه سترګي ئي پټي کړي اووروئي وویل :

– زویه زماهیله اوامید خوپس له خدای نه ته ئي چي پخیر لوي شي او همدا کار وکړي ، خونپوهیږم چي تر هغه وخته پوري به زه په دي کیږدي کي ژوند ي وم اوکه ...

– هو موري حتماً زه خو همدا سبالوي کیږم . اودمور دشونډو خندا ددي د اوښکو لار کړه کړه .

ایازخان چي په خپل ځاي کي پروت وو په ډیر قهرناري کړي تاسي څه پُس پُس‌پیل کړي بیده شي چي زما سهار وختي دملګروسره وعده ده .

دښځي اوښکو بیرته خپله لار وموند ه ، څو ارماني څاڅکي ئي په ګریوان وڅڅیدل سترګوئي دډیوي رڼا داوښکو په پرده کي ونغښته اوبیا ئي چوپه کړه .



جواب به نامه های دوستان

درین شماره نیز نامه هاي پرلطفي از دوستان وخوانندگان گرامي خويش در يافت داشته ايم كه حاكي از علاقه مندي ومرحمت اين خوانندگان محترم ميباشد كه اينك به جواب دو نامه از آنها ميپردازيم .

نامه داريم از برادر گرامي محمديوسف استاد در پوهنتون دعوت وجهاد اين برادر در نامهٔ خويش پس از سلام هاي صميمانه كه ماهم به آن وعليكم السلام ميگوئيم مي نويسند : مجله پيام زن مسلمان را از موقعيكه به آن آشنائي پيدا كرده ام مطالعه ميكردم وتافعلاً آ را نيز ميخوانم ولي درين اواخر پيشرفت هاي در آن محسوس مي شود كه اميد وارم روزي اين مجله كه تافعلاً اصا لت خود را بحيث يك اركان نشراتي ناشر انديشه هاي زنان مسلمان افغانستان حفظ كرده ودر آينده به صورت جامع تروبه سطح بين المللي عرض وجود نمايد . از آنجا ئيكه احساس ميشود، ومي بينيم هزاران مجله بنام هاي مختلف در سراسر جهان به نام زن نشر مي شود اما همه توسط مردان ويا كسانيكه منظور شان جز زير پا نمودن حيثيت پاك زنان باشد نيست ».

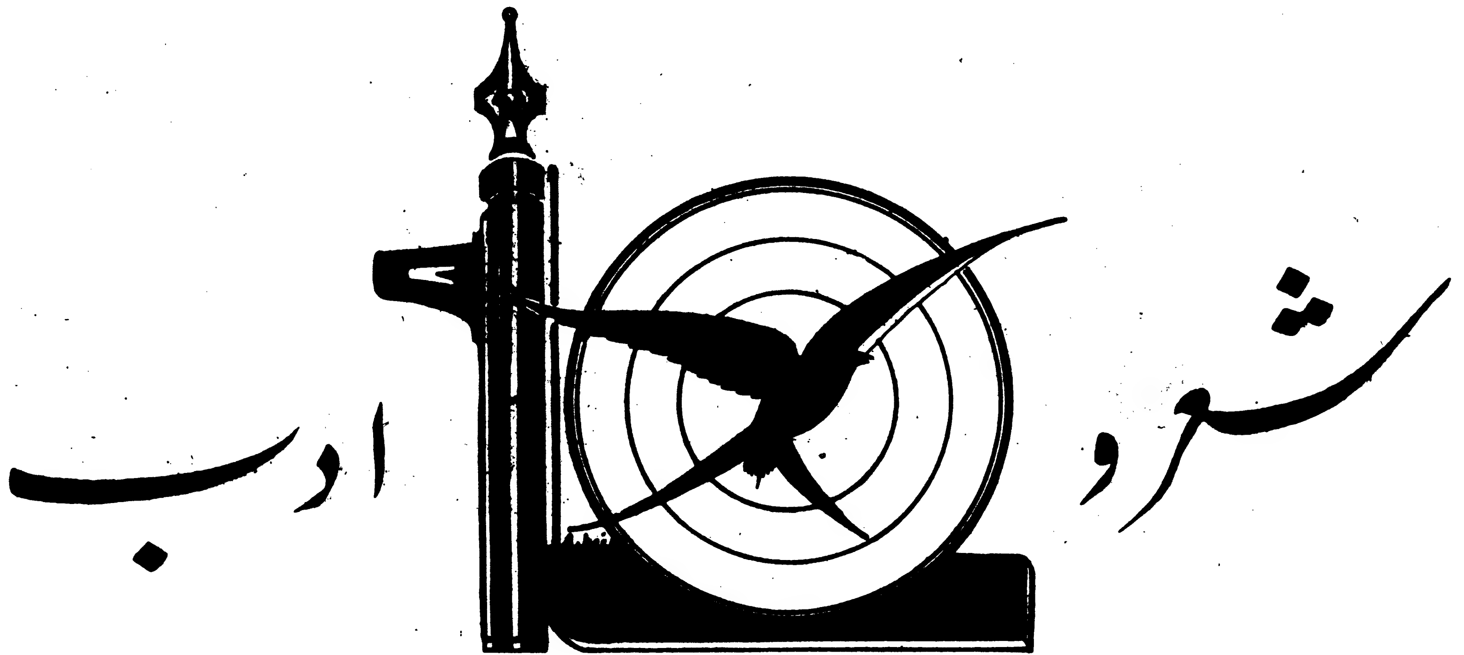
برادر گرامي باامید موفقيت ما در امر نشر مجله به نامه خويش پايان مي دهد .

برادر عزيز : ماهم از خداوند متعال پيروزي وموفقيت شما را در زندهگي خواهانيم هدف وتلاش ما از نشر مجله انعكاس حقوق انساني واسلامي زنان در جامعه است ، از ستايش شما نسبت به مطالب مجله اظهار سپاس وشكر ان مي كنيم به اميد همكاري وفرستادن نظريات مثبت ومفيد تان شما را به خداوند متعال مي فرستيم .

برادر گرامي محمد عمر امين از تاون پشاور !

سلامهاي مقابل مارا نيز بپذيريد ، از توصيف تان نسبت به مطالب مجله اظهار سپاس وشكران مي كنيم تلاش ماهم همينست تابتوانيم مطالب مفيد ، متعهدانه ،وجالب را براي خوانندگان محترم خويش تقديم بداريم .

براي معلومات مكمل شما بايد عرض بداريم كه (پيام زن مسلمان) اركان نشراتي تنظيم اسلامي زنان افغانستان مي باشد وهمچنان منبعد براي جلوگيري از سرگرداني شمانسبت عدم دريافت مجله مجله پيام زن مسلمان را انشاءاله به آدرس تان خواهيم فرستاد . باامید همكاري تا ن . (اداره)



رضوان الله اسد (داګي)

دعا

خدایه ته مي نا رسا فکر رسا کړي
خپل ورك شو ي مقام بیا دوباره راکړي
دسامراج زور مي دپښو لاندي اوبه کړي
مړ وجود دزماني چي پري ژوند ي کړم
دسامراج تبرى سي پړق دسپین سبا کړی
دا ځپلي روح مي دم دمسیحا کړي
چه مار غان ، اوبه هوامي تا بعد ارشي
خدایه بیا دسلیمان دبدبه راکړي
دنفرت او تعصب اورشك نه لري
پاکه مینه مو په زړ ونوکي پیداکړي
داچي خا وره وه دپښو دانبیا و
فلسطین خدایه بیاهسی سر بالاکړي
چي جارح دزماني ورته سر ټیټ کړي
هر افغان زماني محمود او احمد شاه کړي
په هر درئی داسلام ډبوي کړي بلي
پري کشمیر جنت نظیر وطن رڼا کړي
بختور مي دازل هسي اىد کړي
منور مي په نظام دمحمد کړی

یا خذا اینجا شهید نو جوانم گم شده پي کفن درخون شده
رهگذر اینجا زمین کر بلاي کشته هاست
این زمین لاله گون کر بلاي کشته هاست
کن نظر اي رهگذر بر خاك پا ك این دیار
من درین صحراي خونین دیگانم گم شده

آسمان از دیده بارذ اشك خون بر حال ما
ژاله ریزد بر زمین از سختي احوال ما
هم درین صحراي خون خیل شهیدم گم شده
کن سلامي رهگذر روح وروانم گم شده
===
خواهرم زینب بیا در کربلاي پر زخون
بي سران را بنگر اینجا خون نگار ولاله گون خواهرم کن یادي
از من نو جوانم گم شده
تسلیت گو بهر من کارام جانم گم شده
====
بار الهي یوسف گم گشته ام آخر کجاست
در میان چاه سنگي یا به جمع کشته هاست
چشم بر راهم که تا قاصد بیارد جامه اش
در میان خاك وخون شیرین زبانم گم شده

درخانی

سوالونه

درقربان شم پاکې خاورې پاکو غرونو
قافلې شوې در رواني دسوالونو
غازيان وساتي په زړونوکې ځاي درکړي
په اما ن کي ددښمن له چپاوونو
توريالي او ميړني دي دئې ساتي
له پاټکو سره جنګيږي په تيرونو
لوڅ لبړ بچي ئې پاتې کنډوالو کې
کلي وران شول په بمبارد او په توپونو
ژمبه مه راځه په بيرته بيرته ګرځه
داوګړي بې پناه وي بې کورونو
ژمي مه بريږدي چې راشي په رغو کې
واوري تولي کړي دغرونو په سرونو
هم په داچې توي نشي غمځپلي
را جاري ئې کړي وپالي د آبشارونو
سيني وسپري په زړونوکې ځاي درکړي
تر پښو لاندې شوو دلويو قدر لونو
د دنيا خلکو څه لاس په لاس رانکړ
هر سړی خو ځي په خپلو هدفونو
درقربان شم پاکې خاورې پاکو غرونو
ځان کړي خلاص له دې سرو اژدهارونو
نو پاتې شي [illegible] ياران خوږ کړي
او روی ئې د د ښمنو په سرونو
توپانې شي زلزلو کې دښمن ډوب کړي
پاکې خاورې دشکو نو دسرونو
ده مې ويوښلې چې څوک ئې چې زړه څې
يوه سوريم درمان درځو تنڅونو

(شعري از داکتر شريعتي)

تا سحراي شمع بر بالين من
امشب از بهر خدا بيدار باش
سايه غم ناگهان بر دل نشست
رحم كن امشب مرا غمخوار باش
× × ×
كام اميدم بخون آغشته شد
تير هاي غم چنان بر دل نشست
كاتدهين در پاي مست زندگي
كشتي اميد من بر گل نشست
× × ×
آه ، اي ياران به فريادم رسيد
ورنه مرگ امشب به فريادم رسد
ترسم آن شيرين تر از جانم زره
چون به دام مرگ افتادم ، رسد
× × ×
گريه وفرياد بس كن شمع من
بردل ريشم نمك ديگر مباش
قصهء بيتابي دل پيش من
بيش از ين ديگر مگو خاموش باش
جز توام اي مونس شبهاي تار
در جهان ديگر مرا ياري نماند
زانهمه ياران بجز ديدار مرگ
باكسي اميد ديداري نماند
× × ×
همدم من ، مونس من شمع من
جز توام دراين جهان غمخوار كو ؟
واندرين صحراي وحشت زاي مرگ
واي بر من ، واي بر من يار كو ؟
× × ×
اندرين غربت من امشب شمع من
دست خواهم شستن ازين زندگي
تا كه فردا همچو شيران بشكنند
ملتم زنجير هاي بندگي

آمد آمد شاه در اندیشه ها

در این اندیشه ام !
که تو، چگونه خواهي برگشت ،
آیا راه باز گشت تو باز است ؟
به چه نامي آهنگ باز گشت خواهي کرد ؟
چه تاجي پر از افتخار برسر این ملت نهاده اي که اکنون میخواهي بر گردي ؟

بهتر است عمري راکه به همان بدمستي ها وشرارت هایت سپري نموده بودي - باقي اش را ، همانسان بگذراني ،
تراواعمال ناپسند تراکه چون نامت « ظاهر» است . همه میدانند ومیشناسند ، تراکه از جواني تابه پیري ات رنجي ندیده ودر ناز وتنعمي ، تراکه خوانت سالیان مملو از شراب وکباب است ،
تراکه شیون وناله وفریاد مادري بربالین فرزند شهیدش نشسته ملول نکرده است ،
قامت ترا غم جوان افتیده در گردابي از خون خم نکرده است .
ترا که گمشده ززندان پریشانت نکرده است ،
تراکه فریاد وناله مجروحي زخواب ناز نا آرامت نکرده است
تراکه دست نوازش برسریتیمي نکشیده ونازي نخریده اي ،
تراکه ازبي خانماني حال نپرسیده اي ،
تراکه از گرمي گرماي سوزاان دشت هارنج نبرده وگرسنگي نکشیده اي ،
تراکه باآبله پاهان قدمي نبرداشته ورنجي ندیده اي ،
تراکه خانه بدوش نشده وهجرت وآواره گي ندیده اي ،
تراکه وطن را برباد وبه «روم» مسکن گزیده اي ،
تراکه تخم کرگسان بخاك وطن کاشته وفرار نموده اي ،
عارمیدانیم ترا افغان خطاب کنیم ،
دور زانصاف بود ترامسلان خطاب کنیم .
اي جلاد درنده وآدم نماء

زماني هم آمد، آمد ترا همرکابانت زمزمه میکنند :گویا میخواهي باز گردي ؟
اي فراري ،واي قاتل ملت شهید پرورما ! ایکه جوابگوي خون شهیدان ما بروز حساب هستي ،
دیگربراي چه میخواهي بر گردي ؟
زیرا یاران ودوستان دیرینه ات را شیرمردان وسنگر نشینیان حق ، پابرهنگان وشهیدستان باشهامت وکفر شکني مابا ذلت وخواري وشرمساري از خطه آزاده خویش رانده اند .
ویاران ملحد ت آخرین روز هاي عمرشان را بانگون بختي سپري مي کنند .
از تو میپرسیم ! زمانیکه درمغز پوچت خیالات واهي باز گشت خطور میکند ،
چه جوابي براي همه دهشت ومظالمت براي ملت ماخواهي داشت ؟
لحظه سر درگریبان کرده اي ؟
چه کساني به استقبالت خواهند شتافت ؟
آنانیکه با استقبالت آمده وترا تابه پایه هاي دار مشایعت وبالعنت ونفرین بدرقه ات خواهند کرد .
شاید دانسته آخرین نفسهایت رامیکشي .
بیا ! بیا! وبر گرد:
از کودك یتیم این خاك تابه عروس بیوه، از جوان معلول تابه مادرنابینا از ماتم فرزند ،
ازپدر خمیده وقامت شکسته ، از برادر وخواهرحیران ،در راه باز گشت تودقیقه شماري مي کنند .
میداني چرا ؟
تابهاي خون رادمردان خویشي را از توباز ستانند ،
تراکه دست کثفیت آغشته بخون ودامان ناپاکت تربخون هزاران هزار اولاد این سرزمین است .

برگرد! تاباسپردن توبه شریعت وباآویختن توتابه پایه هاي بلند دار بدست یکتاپرستان ومجاهدان وراهیان راه - همه جهانیان بدانند که عامل این همه ویراني وبربادي وطن ما وآواره گي ملت مظلوم افغان فقط تو « ظاهر » وامثال تواند وبس .

نوشته از عالیه « غزال کوهي »

« اوږد حسرت »

دکنډ والو په تمه ناسته یمه
لاس مي ترلي په ځنځیر دکړاو
هره شیبه زما اوږي ماتوي
هره لحظه مي غولوي دخیل اوږده حسرت په لنډه زړا
چوپه چو پتیامي په نفس کې ځغلي
سترګي مي بیاله تندي ډکي شي دخپال به اوبو
آسمان را پیتو شي غم ځپلي اندیښني مي ګوري
څکه هم غوږ شي او بیشماره اسویلي مي شمیري
دکنډ والو په تمه ناسته یمه
کله به ماتي شي کړي دکړاو
کله به ګل شي دیادونو غنچي
کله به لاس زما دګلو پیغام یوسي داغزو کلي ته
کله به پښې زما را ووځي له پردیو کوڅو
کله به پلی کیږدي دتشو کنډ والو په‌کر ښو .

جانم ، فداي آنکه به میدان زنده گي
از هر چه غیر عشق احد دل برید ورفت
روشن نمود راه طریقش به نسل ها
اصل نجات ، خون وشهادت گزید و رفت

نه هر سنگ بدل لعل مذاب است
نه هر بدکاره مرد انقلاب است
به مقصد میر سد قوم خرد مند
تلاش نا کسان نقشی بر آب است
ارسالي "فتانه قریشي"

بلقیس

(ملکه سبا)

در داستانهاي تاریخي قران به زناني بر گزیده وممتازي بر میخوریم که در فراست وهوش سر شار توانائی بر درك حقایق دشوار در حل مسایل ورویدادهاي اجتماعي وسیاسي بدان پایه ومنزلت رسیده بودند.کم ختي بزرگترین مغز هاي منفکر روز گار نمي توانستند کوچکترین ایراد واشکالي به پیشنهادات ونظر یاتشان وارد آورند از آن جمله زنیست بنام بلقیس دختر (شر جیل) از دودمان پادشاهان کشور سبا که در قلمرو بسیار وسیع وگسترده اي حکمراني میکرد این زن در روز گار سلیمان بن داود (رح) بر کشور سبا حکومت میکرد وسلیمان ظاهرآ خبر نداشت .

یکي از ماموران سلیمان بر این داستان خبر یافت وپس از تحقیقات کامل به سلیمان گزارش داد

(زني را دیدم که بر مردم آن سامان سلطنت وحکومت میکرد ودارای همه جیز بود دستگاهي عریض وطویل وتخت وتاج بس بزرگ داشت ولي شیطان بر او وقومش چیره پاشید ه واز راه حق منصر فشا ن کرده است وخور شید را بجاي خدا سجده مي برند)

سلیمان در شگفتي فرو رفت وگفت « دراین باره تحقیق خواهیم کرد که آیا این گزارش براستي تهیه شده است یا به دروغ ؟!»

از اینرو براي دریافت حقیقت نامه اي نوشت وبه جایگاه حکومت آن زن فرستاد

« بسم الله الرحمن الرحیم »

این نامه اینست از سلیمان – بر من برتري مجوئید – تسلیم شده به سویم در آئید!!» بلقیس براي مشوره بزرگان قوم خودرا

احضار نمود ، پس از گرد آمدن رجال ومشاورین در پیشگاه ملکه ، نامه سلیمان را به آنان ارائه داد وضمن اینکه از او ونامه اش به عظمت وبزرگي یاد میکرد گفت :

« اي بزرگان در ین باره نظر بدهید چون من هیچگاه بدون دخالت شما در کاري قاطعیت پیدانمي کنم وتصمیم نمي گیرم »

رجال دولت ومشاورین همه با هم گفتند : «ما مرداني بیکار گر ومبارزاني دلیر هستیم براي کار زار با او آماد گي داریم » این تهور وبي باکي بلکه تظاهرات مشاورین که دم از نیرو ولشکر میزدند به هیچ گونه فکر ملکه را دگر گون نکرد بلکه بخود اجازه داد با صراحت کامل راي خودرا ابراز کند :

راستي پاشاهان هرگاه به قصد جنگ به شهري در آیند آنرا تبا ه کرده وبه دست ویراني مي سپارند من پیشکشي را برایش میفرستم تا ببینم فرستاده گان چه خبر مي آورند ودر نتیجه بلقیس دانست که سلیمان مرد حق وپیامبر خداست تصمیم گرفت با تمام قوم ورجال مملکت تسلیم دعوت سلیمان شوند لذا کاروان بلقیس براه افتاد تا به سوي در بار سلیمان آمده وتسلیم حق شوند در هنگام حرکت به خود میگفت : پروردگار ا ! من بخویش ستم کردم واینکه چون سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان شدم »

همینکه سلیمان دانست ملکه سبا به سوي او عازم شده است دستور داد تا کاخ وقصر ویرا بخاطر اظهار توانائی بر اموري که دیگران ناتوانند - بانجا آوردند وقتي ملکه به پایتخت رسید به همان قصر خود راهنمائیش کردند واز او پرسیده شد که :

« آیا تحت شما نیز همینگونه است ؟»

بااینکه آن تخت وقصر را دگر گون کرده بودند وظواهر آنرا تغیر داده بودند با نوي مزبود همه چیز آنرا با تخت وقصر خود تطبیق کرد وغرق در شگفتي وتعجب شد وپاسخ گفت : « گوئی همان است ». این زن علیرغم کسانیکه زن را داتآ سفیه ونادان میدانند ومیگویند زن از دیدگاه اسلام ودر جوامع مذهبي بطور ناچیزي - طرف توجه قرار گرفته واسلام زمینه را براي رشد وپرورش استعداد هاي اجتماعي واقتصادي وسیاسي نهفته در نهادشان فراهم نکرده - زنیست خردمند وفرزانه که در کارهاي اجتماعي سیاسي واداره مملکت داراي معلومات بسنده ایست

او علیرغم کسانیکه میگونید زن موجود عاطفي است واحساس رابیش از عقلش در امور اجتماعي دخالت میدهد بما مي فهماند که اگر محیطي در جامعه اي اسلامي براي پرورش او ایجاد شود مي تواند در اینگونه امور با شرایط حکومت دموکراسي وحفظ عفت وعصمت دخالت کند .

داستان مزبور به مامي آموزد که زن همانند مردان خردمند ودور اندیش مي تواند در امور مآل اندیشی کند همانطور که او پس از آنکه رجال وبزرگان راي به جنگ دادند ، گفت « پادشاهان هر گاه از راه قهر وارد به شهري شوند آنجا را به ویرانه مبدل مي کند و ......»

سلامت رأي وروشن بیني وي نیز از اینجا روشن مي شود که نخست کساني را براي آزمایش نزد سلیمان میفرستد تا از حال وقدرت ومملکتداري سلیمان اگاهي پیدا کند وحاضر نمي شود پیش از بر رسي کامل وروشن شدن وضع تصمیم به یکی از دو امر بگیرد صلح یا جنگ ؟

آنگاه که مجلس شورا تشکیل داد بزرگان وامرا لشکر همه رأي بجنگ دادند وي کلام خودرا با نکوهش از جنگ وخونریزي وخرابکاري هاي که از جنگ با پادشاهان بوجود مي آید آغاز مي کند وصریحآ مي گوید :

(ان الملوك اذا دخلو قریة افسد وها)

یعني : جنگ جز شکست یکطرف وجیرگي طرف دیگر وهمچنین خرابي ساختمانها وآبادي ها وبخاك وخون کشیدن ملتها فایده اي ندارد .

همینکه به واسطه نامه ء سلیمان ومحتویاتش وبر گرداندن وپیشکش ورسیدن به در بار سلیمان ودیدن کاخ خودرا در آنجا عظمت وبزرگواري سلمیان رادید یقین کردکه او پیامبر است ودیگر جاي هیچ تأمل ودرنگ نیست وبا یکدنیا سُر افگندگی وشرمساري روبه درگاه خداکرد وگفت

« رب اني ظلمت نفسي وسلمت »

« مع سلیمان ، لله رب العالمین »

١- نخست اقرار واعتراف میکند که بر خودستم کرده

٢-تصریح به توحید واسلام مي کند

٣- اسلام وتوحید خودرا بر رویه واعتقادسلیمان قرار میدهد

٤- ایمان خود را تاکید مي کند که ایمان به پروردگار جهانیان است

ازاینجا استفاده مي شود که زن ذاتآ خدا پرست وموحد تسلیم حق است ولي فشار ها ومحرومیت ها ونظامهاي خلاف نظام اسلامي اورا به بي دیني وبي بندي باري سوق میدهد نه اسلام !!

داستان دنباله دار

واپسین نبرد

از : نسیم حجازی مترجم :ل خرم

نسیم حجازی یکی از ناول نویسان پاکستان است که موضوع ناول هایش را عموماً واقعات تاریخی جهان اسلام تشکیل میدهد ریالیزم وواقع گرائی از خصایل نویسندگی اوست همچنان فصاحت بیان - سادگی - روانی وزیبا نگاری نوشته های اورا از دیگران متمایز می سازد . نوشته های او مجموعه ایست از حقایق وواقعات تاریخ اسلام دربیان شیوا وهنری داستان وقصه .

داستان دنباله داری را که از همین شماره میخوانید یکی از ناول های معروف اوست بنام (آخری معرکه) که ما آنرا بگونه سلسله وار ترجمه نموده ودر صفحه گذر گاه تاریخ به نشر خواهیم رسانید .

مقدمه

آنها جاهل بودند ولی به جهالت خود می بالیدند - تاریخ آنها مملو از جنگهای بی پایان قبایلی وقومی بود ودر مقابل شان نیز جز ادامه همان راه را ه دیگر ی بنظرنمی رسید . آنهائیکه قوت تظلم واستبداد را نداشتند ناچار در برابر آن گردن مینهادند اما ... زمانیکه اسلام پدید ارگشت این مردم مشعلداران راه نوین زندگی شدند از انتهای ظلمت کده اعراب سیلابی از نور ورحمت جاری گشت وسرزمین های مختلف قبایل واقوام گوناگون را به آغوش کشید ودر خودحل نمود اسلام در آن صحرای تفتیده وبی آب وعلف چشمه آب سرد وگوارای را مانند بود که مردم جهان تشنه آن بودند .

جنگهاي بدر وحنین آغاز فصل اساسات محروم وگوشه نشین سده ها بود .

اداره درخشان خلفاي را شدین نمونه والگوي کامل یك نظام خالص اسلامی بود اما پس از آنکه سلطنت جانشین خلافت گردید نظام اداره اسلامی روبه زوال نهاد

زمانیکه بعد از زوال امویان حکومت بدست عباسیان افتاد بر ضعف ها وانحطاط های قبلی - تصورات وتمایلات عجمی نیز اضافه گردید تعصبات قومی ویزانی اوج گرفت در مرحله عروج دوره عباسی عوض اعراب برمسند اقتدار ایرانیان وبعداً ترکان تکیه زدند . دوره سامنیان که زمان عروج آن سلطنت مأمون الرشید بود تا اواسط قرن سوم هجری ادامه داشت خلفای عباسی که امارت خراسان را به سامانیان اعطا نموده بودند امروز دست گدائی ونیاز به طرف آنان دراز می کردند آخر کار زمانیکه دیگر ا ز سلطنت سامانی جز نامی باقی نمانده بود درگیری ورقابت برای بدست آوردن تخت وتاج آغاز گردید ودرین میان ازوادی غزنی مردي نمودار گشت که هیچ کس نتوانست در مقابلش علم رقابت را بلند نماید -

او محمود غزنوی بود . در نتیجه فتوحات محمود غزنوی سلطنت عظیمی در آسیای میانه به وجود آمد که شامل خراسان سیستان کرمان - مکران - طرستان ، آذربایجان ، فرغانه وخوارزم بود داستانی را که بر مخوانید مربوط دوره ء فتوحات محمود در هند است

نخسیتن درگیری ها ي مسلمانان با حکمرانان هندوی سلطنت ویهند در زمان سبکتگین پدر محمود غزنوی آغاز گشته بود . در عهد حکومت را جه جیپال سلطنت هندوها از لمغان تا دریای چناب وسعت داشت جي پال برزور وقدرت نظامی خویش آنچنان مغروز بود که وقتی از حمله سبکتگین بر قسمت های شمالی سلطمنت خویش آگاه شد چنان به غضب آمد که تصمیم به از بین بردن سلطنت غزنوی گرفت وبافوج عظیمی راهی غزنوی گشت سبکتگین در میانگاه غزنوی ولمغان باو به مقابله برخاست هندوان با جرأت می جنگیدند ولی حملات پی در پی مسلمانان همراه با برفباری ها ویخبندان آنان را بیچاره ساخت بالاخره

جیپال با تحویل دادن چندین قریه به سبکتگین وهمچنان قبول تا دیه خراج به مسلمانان با صلح موافقت نمود ولی زمانیکه داخل سرحدات خویش گشت عهد خودرا پامال کرده وافسران مسلمانی را که برای اخذ خراج با هند وها آمده بودند به اسارت گرفت .

بعد از وفات سبکتگین زمانیکه محمود غزنوی بر تخت سلطنت نشست حملات وسیع خودرا به هند آغاز کرد او توانست بر چندین علاقه مسلط گردد .

جیپال پس از شکست های پی در پی که محمود نصیب او گردانید از فرط ذلت وخواری دست به خود کشی زد بعد از او پسرش آنند پال بر تخت سلطنت نشت که با محمود از در صلح پیش آمد سلطان محمود برای تصفیه حساب با تمام حکمرانی های هند از دریای سند عبور نموده وبه سوی بتنده رهسپار گردید حاکم بتنده را جه باجی رأی با غرور ونخوت زیاد به عوض اینکه دروازه های شهر رابسته واز خود دفاع نماید ازشهر خارج گشت ودرمقابل محمود ایستاد پس از سه روز جنگ بدون نتیجه عساکر محمود آهسته آهسته خسته شدند وضعف بر آنان مستولی شد محمود برای تقویت روحیه آنان در پیشاپیش سپاه قرار گرفت وبر دشمن یورش برد سربازان دوباره نیروی خودرا باز یافتند ودر غروب همان روز با جی رای میدان جنگ راترك گفته وبه قلعه خود پناه برد گاهیکه عساکر محمود به قلعه را یافتند باجی رای دست به خودکشی زد محمود حکمران ملتان ابو الفتح داود قرمطی را هم بغاوت نموده بود سرکوب کرد در بازگشت محمود از ملتان ومصروفیات او در خراسان فرصتی برای آنند پال بیش آمد تا سپاه خودرا منظم ساخته وبرای حمله آماده گرداند محمود وقتی از اوضاع اگاهی یافت برانجا شتافت وبه تعقیب آنند پال تا کانگره پیشروی کرد در نزدیکی کانگره قلعه نگرکوت را محاصره نموده وبعد از سه روز که دیگر اهالی قلعه توانائی دفاع را از دست داده بودند آنرا فتح کرد .

بعد از برگشت سلطان از نگرکوت آنند پال نندنه را مقر حکمرانی خویش قرار داده وبر مناطق دورو نزدیك کوهستان نمك غلبه حاصل نمود ولی دیری نپائید وآنند پال بزودی در گذشت وپسرش ترلوچن پال بر تخت حکمرانی تکیه زد . سلطان برای ختم این سلسله حکمرانی برنند نه حمله نمود ترلوچن پسر خود بهیم پالی را برای دفاع قلعه مامور ساخت وخود برای طلب کمك به سوی کشمیر شتافت محمود اورا به عقب نشینی مجبور گردانید آخر کار بهیم پال عرصه نبردرا ترك گفته وپایه فرار گذاشت عساکر او وقتی وضع را مشاهده کردند بدون هیچ مقاومتی سلاح بر زمین گذاشتند .

محمود پس از فتح نند نه متوجه تر لوچن پال گشت که برای اخذ کمك به سوی را جه های کشمیر رفته بود بعد ازشکست های متواتر آخرین اقامتگاه ترلوچن پالی کوه های پنجاب شرقی بود وبا این نبرد ها سلطنت ویهند کاملاً از بین رفت .

زندانی ننده :-

حالادیگر برای رنبیر اسیر جنگی قلعه ننده شب وروز بجز از یك تواتر بی کیف ویك تسلسل خسته کنند ه چیزی دیگر نبود .

روز های اول زندان برای رنبیر بسیار سخت وطاقت فرسا بود او همیشه برای فرار از این چار دیواری خفه کننده فکر می کرد وپلان می سنجید وگاهی در خیال لشکر عظیم راجای جنوب هند رامی دید که برقلعه یورش می آورند گهی درخواب کسی برایش درب قلعه رامی گشود او سوار بر اسپ فرسنگ ها دور تر ازین جا در کناردریای گنگا به دهکده خویش نزدیك می شد .

گاهی خودرا در خانه خود میبیافت زمان همان بود که چار سال قبل بود دوستان بردور وبرش جمع بودند او با رفقایش تیر زنی میکرد وپدرش با لبخند ملیح او را تشویق وتمجید می نمود شکنتلاخواهر کوچك او با دوستان کوچك خود در باغ بازی می کرد ولی ناگاه واقعیت تلخ «حال » پرده رنگین خیالات وخوابهای دلفریب اورا می درید . با گذشت زمان اضطراب واشتیاق وتلاش او به مایوسی وبی حسی عجیبی مبدل میگشت تصور یك قید وبند نا متناهی برتمام یادهای گذشته وامید های آینده غلبه حاصل می کرد .

رنبیر پسر یك راجه (قنوج) سردار موهن چند بود پدرش در دربار حکمران آنجا (راجیه پال)قدر ومنزلتی خوبی داشت او در جوانی اش به حیث افسر در بار راجیه پال خدمات گرانقدری انجام داده بود وقتی یك زمین دار با نفوذ شمال باتکیه بر کمك راجه های دوست ومتفق خود علیه حکمران قنوج به بغاوت خاست راجیه پال موهن چند را برای سرکوب آنان موظف ساخت حمله موهن چند آنقدر سریع ونا به هنگام بود که زمیندار جی کرشن موقع نیافت تا از دوستانش کمکی دریافت کند ناگزیر بعد از یك مقاومت کوتاه را ه فرار را در پیش گرفت . ودر نزد راجه مهابن پناه گزید . راجه پال دارائی اورا ضبط نموده ودر بین سرداران خود تقسیم کرد که درین میان بزرگترین حصه راکه شامل قصر جی کرشن نیز بود به موهن چند بخشید درین قصر با شکوه روز های پر سعادت موهن چند بسیار مختصر بود سه سال بعد خانم موهن پسر چار ساله ودختر ٦ ماهه خود را رها کرده ودر گذشت .

این دوطفل معصوم خلاصه تمام آرزوها وامیال موهن بودند او رنبیر را پس از حکمران بزرگترین شخصیت قنوج میخواست وتمایش بود تا شکنتلا را ملکه زیبای یك سلطنت ببیند .

رنبیر هژده ساله اینك جوان خوش چهره ورسا قامتی شده بود وخصایل یك سپاهی ورزیده رااز پدر خویش به میراث برده بود از نگاه تعلیم وتربیه کمتر جوانی میتوانست با او همسری کند .

وقتی خبر لیاقت ودلیری رنبیر به راجه رسید پس اورا نزد خویش خواست وقوماندان گارد محافظ خویش مقرر نمود . زمان تعبیر خوابهای موهن چند در مورد فرزندانش نزدیك ونزدیکتر می شد ولی خوف وهراسی را که حملات ولشکر کشی ها ی پی در پی محمود به هند در میان سرداران راجه ها وپند ت های آن دیار ایجاد کرده بود روز به روز افزونی میبیافت در میان آن افراد با نفوذ قنوج که به طرفداری از ترمو چن پال آواز بلند نموده بودند یکی هم موهن چند بود حکمران قنوج مانند ریاست های همسایه خویش سپاه یك هزار نفری را برای کمك تر لوچن پال آماده کرد وقتی مسأله قیادت این سپا ه پیش کشیده شد راجه رنبیر را بر گزید در هنگام حرکت سپاه از قنوج عمر رنبیر از ۲۰ سال بیش نبود ولی جرائت شهامت واعتماد به نفس او به حدی بود که وقتی کف شناسی برایش مژده داد که «تو پس از فتح ننده با سرافرازی دوباره بر خواهی گشت رنبیر لب خند ی بر لب آورد وگفت : « من به ننده » بلکه به غزنی رهسپار هستم » وزمانیکه یك سپاهی پیراظهار داشت که « غزنی دوراست » توخیلی بی غیرتی !» در عبور از سرحد قنوج رنبیر

از دهکده خود دیدن نمود وقتی از کنار منزلش می گذشت خواهر خود شکنتلا را دید که با شتاب از خانه بیرون آمد شمشیرکمر رنبیر رااز غلاف بیرون کشیده نوك آنرا بر کف دست خود فروبرد وسپس دست خونین خودرا بر پیشانی خویش مالید وبعد گفت : « برادر ! بگوان حافظ ونگهدارت کوشش کن زود تر بیائی » ورنبیر جواب داد : من بزودی بر خواهم گشت ولی خواهر کوچکم به من نگفته که در وقت بازگشت چه تحفه ای برایش بیارم ؟ « چیزی نمی خواهم ، غیر از برادر خود دیگر چیزی نمی خواهم » وبا گفتن همین جمله از چشمان زیبای او اشکهای درخشان قطره قطره فروریختند رنبیر لحظه ء مکث کرد وبعد بدون اینکه حرفی به زبان آورد به پیش تاخت . در جنگ نندنه برای کمك بهیم پال بر علاوه قنوج بعضی از ریاست های دیگر جنوب هند نیز دسته های امدادی گسیل داشتند وهمراه با آن برای تقویت روحیه واضافه حوصلهٔ سربازان عده از پیشوایان مذهبی بر همن نیز به آنجا عزیمت نمودند وبرخی از آنان برای زنده نگهداشتن جوش وخروش سر بازان با خود بت های آورده بودند وچنانچه از جمله چیز های را که در قلعه نندنه آنان خود غیر قابل تسخیر می پنداشتند همین « مورتی » های خدایان آنان بود که می گفتند با وجود آنها هر سپاهی مسلمانی که داخل قلعه شود به ناگهان جادو خواهد شد واز پا در خواهد آمد چنانچه وقتی بیرون از قلعه میان افواج بهیم پالی ومحمود مقابله ودرگیری آغاز گردید ودرآن مسلمانان از خود دلیری وشجاعت بی مانند نشان دادند پیشوایان مذهبی برای بیدار کردن خدایان خود ناقوس های قلعه را به صدا در آوردند ولی آن قوت ونیروی نهانی که درین اجسام ساخته شده از طلا ونقره موجود بود گاهی هم ظاهر نگرید . بعد از شکست مفتضحانه بهیم پال دسته های از سپاه او در تلاش پناه گرفتن به درون قلعه شدند وعده دیکر اینجا وآنجا پراگنده گردیده وفرار نمودند ولی با فرار بهیم پال دیگر سپاه هندی کاملاً روحیه مقاومت را از دست داده ونتواستند به جنگ ادامه دهند سلطان محمود حصه ء از افواج خودرا به تعقیب فرار کنندگان فرستاد وباقی را برای محاصره قلعه امر نمود .

در نزدیکی های ظهر از جانبی سپاهیان سلطان به تعقیب فراریان در میان دشت ها کوه هاه می تاختند وازجانبي محاصره قلعه بندنه به دست سپاهیان باقیمانده مکمل گردید

رنبیر با وجود بر داشتن زخم تا آخرین لحظه به مقاومت ادامه داد وقتی میدان جنگ را خالی از افراد دید ودید که دیگر سربازان قنوجی پا به فرار گذاشتند وار میدان خارج گشتند با صرف پانزده سر بار باقی مانده خودرا به تپه ای که انجا واقع بود رسانید وآنجا پنهان گشت درین زمان سپاهیان افغانی وترکي تپه را محاصره کردند سپاهیان رنبیر تیروکمان خویش را به آماده نگهداشته وعقب سنگ ها سنگر گرفتند ولی محاصره کنندگان با اطمینان خاطر بجای حمله کردن بر قله تپه به دوروبر آن می گشتند وپهره می کردند رنبیر روبه سپاهیان گفت : برادران ! برای ماخارج شدن از اینجا کار آسانی نیست حالا آفتاب غروب خواهد کرد اگر ما چند لحظه دیگر هم به مقاومت رادامه بدهیم ممکن است در تاریکی شب برای فرار موقعی میسر گردد . محاصره کنندگان قله نمی خواهند لااقل یك تیرشان هم به هدر رود ودشمن آنقدر ساده نیست که بعداز فتح برای چند تن محدود دشمن جان سربازان خودرا به خطر اندازد . واگر دشمن آماده چنین کاری هم باشد برای یك راجپوت مرگ بهتر از آنست که به دست دشمنان خدایان ما اسیر گردیم . من بر بزدلی وکم جرأتی آن رفقای ما که مارا رها کرده وخودفرار کردند لعن نمی فرستم ولی آنها از سادگی کار گرفتند دشمن آثار شکست را در ما به وضاحت دیده است وسربازان تازه دم خودرا به چار طرف ما مامور نموده

است تا این دم اگر بدست دشمن کشته نشده باشند پس اسیر که حتماً شده اند دشمن قبل از فرار آنها تا دروازه های قلعه نزدیك شده بود کاش آنها تا غروب آفتاب ما را همراهی میکردند »

چند لحظه بعد تر سربازان محاصره کننده از اسپ ها پیاده گشته ودر عقب سنگها به سوی قله تپه نشانه گرفتند رفقای رنبیر با دیده گان هراسان وچهره های مضطرب به او نگریستند واو با لهجه غمگنانه اظهارداشت : « دیده مشیود که خدایان ما قصد کمك به ما ندارند ولی مطمئناً آنها مارا از مرگ شجاعانه محروم نخواهند ساخت» . در سنگر های خود می نشینیم وتا آن وقت که آنها آغا ز نکرده باشند دست به کاری نمی بریم درین هنگام کسی تقریباً در ۵۰ متری اقامتگاه آنان یعنی بلند ی آن تپه از عقب پاره سنگی سر بلند نموده وبا زبان هندی خطاب به آنان گفت : « تو اگر میخواهی که از اینجا جان به سلامت ببری پس سلاح بر زمین بگذار واز اینجا فرود آ !

با شنیدن این صدا رنبیر تیرش بدآن طرف پر تاپ کرد ولی آن مرد بزودی سرش را عقب سنگ پنهان نمود محاصره کنندگان از هر جانب باران تیر ها را به سوی قله آغاز کردند در این هنگام همان شخصی که قبلاً آنان را برای بزمین گذاشتن اسلحه فراخوانده بود از عقب سنگها بیرون آمده و ۱۵ - ۲۰ متر نزدیکتر آمده ودوباره به آوازبلند گفت : « تو احمق تر از آن هستی که من اندیشیده بودم ترا یکبار دیگر مهلت فکر کردن خواهم داد » واین باز نخواست تا سرش را از عقب سنگها بلند کند لهجه حرف زدن او بزبان هندی گواه آن بود که یا اصلاً باشنده هندوستان است وهندی است ویا لااقل مدت بیشتر عمر خودرا در آن به سر برده است وقتی از جانب رنبیر ورفقایش جوابی نشنید دوباره گفت : « من باتو عهد خواهم کرد که قبل از غروب آفتاب بر تپه بالاخواهیم شد واگر تو قصد خودکشی را نداری پس تسلیم شو من زندگیت را ضمانت خواهم نمود ممکن است روزی برسد که بخانه وکاشانه ات بر گرد ی !»

برای رنبیر ورفقایش این همه حرفها چون سرا بی به نظر می رسید پس از لحظاتی این سراب دلکش آنان را محو خود ساخت تصوراینکه روزی آزاد خواهند شد وامید رسیدن به خانه هایشان چون مشعلی فروزانی برتاریکی ها ی یأس ونا امید ی شان مستولی میگشت که در میان انوار آن چهره سیا ه مرگ در خیالشان زشت تر وکریه تر جلوه می نمود . وانعکاس این جمله را از فاصله های دور دور می شنید ند «آیا ممکن خواهد بود روزی ترا ببینیم ؟ » صدای غیبی اینك دیگر خاموش بود ، بس از لحظات سکوت یکی از رفقای رنبیر اسلحه خود را بر زمین نهاد ونگاهی به سوی رنبیر نمود وبزودی از مخفی گاه خارج شد یك دودقیقه نگذشته بود که سه تن دیگر سلاح به زمین گذاشته واز آنجا بیرون رفتند . افراد دیگر با نگاهایشان رنبیر رامی پائیدند او با صدای غضب آلود روبه طرف آنها کرد وگفت : « اینچنین بسویم نگاه نکنید شما هم اگر میخواهید بروید آزاد هستید » چارتن دیگر نیز بلند شده واز مخفی گاه بیرون رفتند بعد از دقایق طولانی که رنبیر ورفقایش در سکوت کامل فرورفته بودند یکبار دیگر صدای غیبی بلند گشت « من تنها به مخفی گاه تو خواهم آمد ویقیناً که تو مانع این کار من شده نمی توانی !» رنبیر به دوستانش گوش زد کرد اوتنها بالانخواهد آمد شما مواظب چار طرف تان باشید محاصره کنندگان سر هایشان را از عقب سنگرها بیرون کشیده وبا اطمینان به سوی قله می نگریستند . شخصی بلند قامتی درحال بالاآمدن بود ووقتی که در ۱۰ - ۱۲ قدمی رنبیر قرار گرفت اوبا سرعت تمام تیری به سویش پرتاب نمود که در جواب این عمل رنبیر محاصره کنند گان تیرهای شان را به سوی رنبیر نشانه گرفتند ولی مرد بلند قامت به اشاره آنان را منع نمود . سپس متوجه رنبیر شد با

وقار واطمینان زیاد به او نزدیك گشت چهره مرد نیز مانند قدوقامتش جاذب بودچشمان روشن سیاه وپیشانی گشاده ، جرات ووقار او را ممتاز مینمود .

مرد اجنبی روبه رنبیر گفت : « جوانی با شکل وصورتی مثل تو تا این حد از زندگی خود بیزار نباید باشد ایاشده میتواند تا این دم صدای آشنائی در گوشهایت طنین نه اندازد یا امید دیدن دوستان واقارب در قلبت موج نزده باشد ؟» رنبیر جوابی نداد تیر وکمان خودرا به گوشه نهاد وصدای آشنائی از فرسنگهای دور گوشهایش را پر کرد : « برادر ! خدایان ما ترا در پناه خودداشته باشد کوشش کن زود تر بیایي یك خواهر به جز برادر خود کسی دیگری را آرزو نخواهد کرد »

مرد بیگانه اشاره به آستین برخون رنبیر کرده وگفت : « توزخمی هستی » آنگاه وقتی رنبیر را خاموش دید نزدیك بر آمد دست اورا گرفت وزخم بازویش را بادقت معاینه کرد سپس دستمالی را از جیب بیرون آورد وبر زخم بست .

درین مدت چندین سر باز دیگر نیز داخل مخفی گاه آمده بودند مرد بلند قامت به آنان اشاره کرد تا زخم های رفقای رنبیر رابسته کنند روش آن شخص بالاتر از توقع رنبیر وسربازانش بود نگاه های مضطرب آنان از چهره های دشمن جواب این پرسش خود را تقاضا میکردند که : « حالادیگر چی خواهد شد ؟» لحظاتی بعد این هفت تن در هیئت اسیران جنگی با آن دوستان شان که قبلاً خودرا تسلیم نموده بودند پیوستند .

« اوکی بود ؟» رنبیر بار ها از خود می پرسید در میان راه سخنان بعضیٔ از پهره داران را که به زبان هندی حرف میزد گوش کرد یکی میگفت : پس از این شکست راجاهای هندی باید بفهمند ازین به بعد کمك آنها به حکمرانان ویهند بیهوده است اینك برای تر لوچن در پنجاب هیچ جای برای رهایش وجود ندارد »

دیگر میگفت : « ولی یقیناً که بر همنان این دیار تا آخرین نفس خواهند جنگید اگر ترلوچن از میان رفت جایش را راجه ء دیگری خواهد گرفت »

سومی گفت : ولی من به این باورم که دیگر هیچ برهمنی برای بر داشتن خراشی هم به این جنگ نخواهد شتافت چون دیدیم آنها بتهای خودرا در قلعه جابجا نموده بوٌند وبرای پیروزی شب ها وروز ها ناقوس ها را به صدا در آوردند ولی خدایان شان بیدار نگردید .

یکی از آنان از رنبیر پرسید : تو از کجا ی هند وستان هستی ؟ رنبیر جوابی نگفت ویکی ازرفقایش جواب داد ما از قنوج هستیم » سپاهی گفت « چنین به نظر می آید که ما باید تا قنوج پیشروی کنیم » یك سرباز دیگر که ترکی بود وافسر آنها معلوم میشد با هندی شکسته گفت : تو اجازه مزاخ وتمسخر را با زندانیا ن نداری »

سرباز جواب داد : این تمسخر ومزاخ نیست من این حرف را با کمال سنجیدگی ودقت میزنم یقین دارم که جنگ ها یکه بالاخره برای کشور ما فیصله کن خواهد بود در کنار دریاهای گنگا وجمنا در خواهد گرفت مردم این مناطق نهایت مظلوم وستمند اند واگر محمود راسی هم مدافع حقوق مظلومان است پس حتماً به انجا خواهد شتافت اینگونه جملات اگر از دهان یك افغانی یا ترکی وایرانی شنیده میشد آنقدر قابل تأمل نبود اما شنیدن اینچنین سخنان از زبان یك هندی به رنبیر سخت ودشوار تمام شد اما نمی توانست در مقابل حرفی زبان آورد . خشم وغضب رنبیر درمقابل آن سرباز هندی به نفرت وحقارت شدیدی مبدل گشت اسیران به قلعه ندنه که اینکه بدست مسلمانان فتح گشته بود منتقل گشتند افواج محمود به سوی کشمیر رو کردند رنبیر تا چندین روز درمیان سپاهیان به جستجوی شخصی بود که به وسیله جرأت وشهامت وقدوقامت دلکش در او اثر خودرا بجا گذاشته بود ولی اورا یافته نمی توانست

رنبیر چار سال را در اسارت به سر برد ودرین مدت اخبار فتوحات محمود را در هند وممالك شمالی متواتر می شنید تعداد اسیران در قلعه بسیار اندك بود بعضی ها در اثر تبلیغات علمای اسلامی به دین اسلام مشرف شده بودند .

برخی هم بادادن فدیه آزاد گشتند افراد کهنسال یا مریض ونادار بدون هیچ کدام شرطی آزاد گشتند

ودرین مدت درقلعه نندنه تنها اسیرانی باقی مانده بودند که مانند رنبیر بر دین ومذهب خویش ثابت مانده واز آن بر نگشته بودند آنان همانند رنبیر منتظر روزی بودند تا راجه های نواحی شرقی وجنوبی هند یکجا با هم براین قلعه یورش برده وآنرا ازدست دشمن بیرون آرند وفریاد بزنند « زندباد خدای ما وهرم » چند ماه پس از زندانی شدن رنبیر که آنزمان تعداد اسیران به دوهزار نفر می رسید رنبیر خبری را شنید که طبق آن محمود را جای (گوپی پورم را شکست داده واینک به سوی «تهانسیر » پیش می رود رنبیر باشنیدن این خبر به جای آنیکه اندوهگین ومشوش شود خوشحال گردید چونکه کسی در هندوستان نبود که کرامات تقدس وخوف بت مندر تها نسیر « چکر سوامی » را نشنیده باشد او میگفت محمود رامرگ او به سوی تهانسیر می کشاند »

زندانیان به مبلغ دین اسلام که نزد آنها می آمد ابراز می داشتند که محمود تا حال بتهای کوچك خدایان مارا شکسته واز بین برده است ولی اینبار او به سوی بتی میرود که غیر قابل شکست است واینبار شکسست خواهد خورد

وعالم دینی می خندید ومی گفت شما بت چکر سوامی را برای خداوند یکتا شریك قابل شده اید ولی خواهید دید که این بت هم جز تکه از سنگ چیزی دیگیر نیست »

چندی بعداسیری نوارد ی که از تهانسیر آمد ه بود برای اسیران خبر آورد که بت چکر سوامی را مسلمانان بر داشته وبه غزنی برده اند تا آنرا به تماشا ی عامه مردم بگذارند وآنگاه بود که عده زیادی ازاسیران به دین اسلام مشرف گشتند .

زمان می گذشت وبالاخره روزی هم رسید که محمود به وادی گنگا وجمنا رسید وبعد از پس فتح وکامیابی را هی قنوج گشت رنبیر که از شکست های پی درپی راجه ها ی دیگر در مایوسی عجیبی فرورفته بود با خوداندیشید « نه » راجای قنوج از دیگز راجه ها فرق دارد او برای دفاع از قنوج دیوار های فد ائیا وکشته گان را بلند خواهد کرد او خدایان خودرا به دشمن آنان تسلیم نخواهد کرد» ولی وقتی شنید که قنوج نیز فتح شد وراجه آن پا به فرار گذاشت دنیا به نظرش تیره وتار گردید دیگر به شنیدن هیچ خبری رغبت ودلچسپی نشان نمیداد ودیگر فتح وشکست برایش پی معنی جلوه میکرد همه ای دلچسپی اشتیاق فکر وتخیل خودرا بر تنها خواهر کوچکش منحصر ساخته بود او کجاست ؟ چگونه است بعد از فتح قنوج براو چه میگذرد ؟ او تنها میخواست جواب همین پرسش ها را در یابد وبس بیچارگی حال ومایوسی فردا آهسته آهسته بر جسم وجان او نیز اثر گذاشت وصحتش روبه خرابی گذاشت وهمرا باآن در سراسر بدنش خارش شدید موسمی پیدا شد واو به بستر افتید .

روزی که او در بستر بیماری افتید ه مانند هر روز دیگر از داروی که طبیب برایش آورده بود انکار می ورزید طبیب به اسیران دیگر گفت : شما به این جوان بفهمانیداو از دیروز تاحال هیچ دوای را نمی خواهد بخورد امروز شاید آمر زندان شخصآ به دیدارش بیاید شما همه شاهد اید که من برای صحت یابی او چه اندازه زحمت کشیده ام .

یکی از اسیران دوا را از دست طبیب گرفته وگفت » شما غم نخورید ما اورا بی فهمانیم » وبعد روبه رنبیر کرد وگفت « مهاراج این به شما مفید است »

رنبیر فریاد بر آورد از برای بگوان مرا آزارنده من احتیاجی به همدردی هیچ کسی ندارم . مرابکس مرابکش

مرگ برایم بسیار بهتر از ادامه این زندگیست »
ودرین هنگام از جانب در آواز آشنائی بلند گشت « این سخنان از سر بازی بوده نمی تواند » وهمه متوجه مرد بلند قامت وچار شانه شدند که به سوی آنان نزدیك می شد مرد کنار بسترزنبیر قرار گرفت وگفت « سرباز بالبخند مرگ را استقبال می کند ولی با مایوسی در مقابش سلاح بر زمین نمیگذارد » زنبیر بانگاه های مضطرب به سوی اجنبی نظر انداخت وبه ناگهان از جابر خاست نشست این شخص همان بود که چند سال قبل او را از مرگ نجات داده وراهی این قلعه نمود این مرد همان بود که با یك ملاقات کوتاه در حالت خوف وهراس وخشم تخم جستجو وتلاش را در دیدگانش کاشت . مرد دارو را از طبیب گرفت وبه زنبیر گفت : بگیر وبنوش وسپس گفت گمان می کنم من وتو قبل از این هم باهم ملاقات کرده ایم زنبیر باوجود تأثر زیاداز نوشیدن دوا انکار نمود وشخص مذکور گفت : « تا هنگامی که تو این پیاله را از دستانم نگیری ودوای آنرا ننوشی من همینجا خواهم نشست ونخواهم رفت زنبیر پس از مکثی پیاله را بدست گرفت ودارو را نوشید .

شخص لبخند برلب آورد وروبه طبیب گفت : «فکر میکنم دوای شما بسیار تلخ است من نیز نمی توانم دوای تلخ را بنوشم بیاید بامن چیز ها نیست که میخواهم به شما نشان بدهم » طبیب با آمرزندان بر خاست وبه زنبیر گفت « من شام هم خواهد آمد ، اگر لحظاتی بعد قدری شیرنوشی بهتر خواهد بود »

زنبیر گفت : طبیب صاحب صبر کنید ! طبیب پرسید : چه میگوئی؟زنبیر گفت : این شخص کی بود ؟

-این شخص یك افسر بلند رتبه سلطان است آمر قلعه برای مدتی تقاضای رخصتی نموده واو بجایش امور قلعه را اداره می کند .

ولی از لهجه اش چنین بر می آید که شاید باشنده همین کشور باشد .

- بلی او جدیداً مسلمان گشته است وشنیده ام که او یکی از اقارب کدام راجه نیزاست . چند روز بعد تر سر بازی برایش اظلاع داد که آمر زندان او را برای ملاقات میخواهد زنبیر با سرباز راهی دفتر آمر گردید آمر در باغچه کنار دفترخویش به قدم زدن مشغول بود وقتی زنبیر را دید اورا به چوکي هائیکه در زیر سایه درختی گذاشته شده بود اشاره کرد تا آنجا بنشیند وگفت : تو اینجا بنشین من میخواهم سخنان چندي با تو در میان بگذارم » زنبیر بعد از قدری تامل بریکی از چوکی ها نشست آمر در مقابل او بر چوکی نشست وپرسید « تو آمر دسته سربازانی بودی که از قنوج آمده بودند؟ - بلی !

- و وبسیاری از رفقایت ترا رها کرده رفتند - بلی !

- پرسیده می توانم کدام شرط رهائی برایت غیر قابل قبول بنود ؟زنبیر گفت « من گاهی هم ضرورت تامل بر شرایط دشمنان را در خویش محسوس نکرده ام »

آمر با اطمینان اظهار داشت :» میخواهم برایت گوش زد کنم که زندانی بودن تو مانند نبردت بسیار بیهوده وبی معنی است تو در میان چار دیواری تصورات خود نشسته ومیخواهی با قدرتی زور آزمائی کنی که خداوند آنرا برای بر آورده شدن هدف بزرگ وعظیم انتخاب نموده است

زنبیر گفت : اگر لشکر کشی بر مندرها وشکستن بت ها ی خدایان ما برای شما هدف عظیمی است پس میتوانید به آن مباهات کنید وفخر بفروشید ! آمر جواب داد : بتها ی که به دست انسانها تراش گشته وساخته میشوند به دست آنها شکسته شده هم می توانند تو یك را جپوت هستی من علت علاقه شما را به این بت ها میدانم این بتها شما را بر مردم عادی دیگر بر تری داده است» آنها را از حقوق انسانی شان محروم ساخته یکی را بنام بر همن وکشاتری تقدس عطا کرده ودیگری را پست وذلیل وشودر معرفی کرده وبه خواری

وخفت عادی کرده است .

رنبیر با احتیاط کامل گفت : « فکر میکنم شما هم گاهی را جپوت بوده اید – بلی من راجپوت بودم ولی حالاسرم را برای تعظیم انسانیت خم کرده ام .

ـ پس شما محمود ویاران اورا علمبرداران انسانیت میدانید ؟

ـ میدانم درین زمان حرفهای من بر تو تأثیری خوبی ندازد ولی اگر خودرا بلند تر تصور نکرده وگاهی هم بسان یك انسان عادی تفکر نمائی آنگاه خواهی فهمید که ظهور محمود برای مردم محروم چقدر خوشحال کننده است .

رنبیر بالاخره جوابی نیافت وگفت « شما از من چی میخواهید؟

آمر جواب داد : نمی خواهم ترادر پریشانی وسردر گمی قرار بدهم ملاقات نخستین من باتو بسیار کوتاه بود باوجود یکه من دیگر ترا ندیدم ولی همیشه در خاطرم زنده بودی واز جرائت وشهامت تو سخت متاثر گشته بود م وآرزو میکردم ترا یکبار دیگر ببینم وبرای رسیدن به یك هدف عالي وعظیم آماده گردانم وحالاهم یقین دارم که روزی راه وهدف تو بامن یکی خواهد شد .

دیروز خبر رسید که راجاى کالنجر تر لوچن پال را برای بدست آوردن دوباره حکمرانی اش وعده نموده است برای این مقصد حکمران گوالیار ودیگر حکومات همسایه نیز باو مدد خواهند کرد این را نیز شنیده ام که آنها حکمران قنوج را نسبت فرارش به بزدلی متهم نموده ودیکران را علیه او ترغیب نموده اند درین حالات شاید سلطان پیشقدمی کند ومن هم باید در رفتن تأخیر نکنم ولی میخواهم قبل از رفتن در مورد تو به فیصله دست بیابم اگر من در باره تو به سلطان ضمانت کنم که تو بعد از رهائی در هیچ جنگی علیه مسلمانان شرکت نخواهی کرد یقیناً که این پیشنهاد از جانب سلطان پذیرفته خواهد شد آیا تو به وعده من یقین داری ؟

– بلی ولی اگر من چنین وعده با تو نکنم پس ... ؟

پس تو تا پایان نبرد ما باراجه کالنجر در همین جا باقی خواهی ماند ولی باآنهم می خواهم توبامن همیشه در تماس باشی امیدوارم که خلوص وصداقت من در تو انقلاب عظیمی را بر پاکند .

رنبیر قبل از جنگ از بعضی برهمنان شنیده بود که مسلمانان باخود جادوگرانی دارند که بر همنان را با سخنان خود جادوکرده واز خدایان شان منکرومنزجر می سازند .

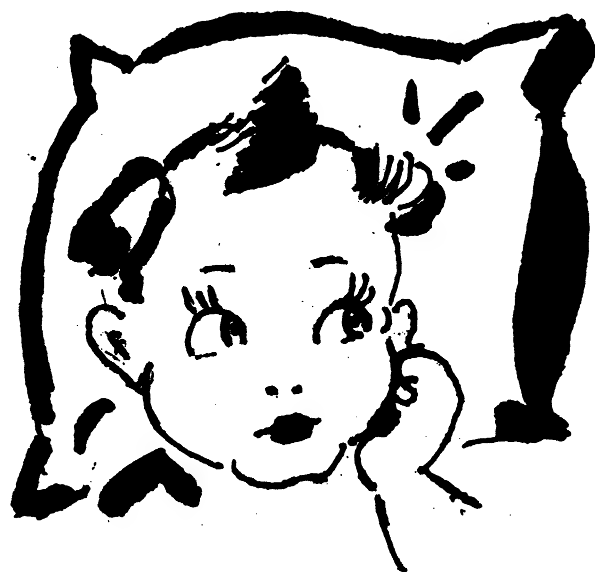
ولی امروز در تمام طول زمان گفتگوی باآمر قلعه یك معبود هم نتوانست در او اثر قابل ذکری داشته باشد اورا در مقابل سخنان آمر با پایداری وثبات تشویق کند برخی جملات آمر آنچنان بر او اثر نموده واورا محو خود ساخته بود که برای لحظه ای هم از یاد آن فارغ نمیشد آنها در گوشش طنین مي انداختند « زندانی بودن تو مانند نبردت بی معنی وبیهوده است !!! وچون نشتری در قلبش فرومیرفت بار ها خودرا در برابر آن سخنان مغلوب احساس نمود وهمه عقیده واحترام خودرا نسبت به بتها ختم شده می پنداشت ولی دوباره بر خویش نهیب میزد وبالاخره فیصله نمود تا پس از همان ساعت گاهی هم به درخواست آمر با او ملاقات نکند واگر قبول نکرد بس واضحاً برایش بگوید که دیگر مزاحم نشود او آماده رها کردن خدایان خود نیست ولی روز بعد تفکرات وخیالات او کاملاً بگونه دیگری بود ضمیرش میگفت اگر امروز ترا به خویش خواست نزدش برو لااقل او یك راجپوت است چهره ، قدوقامت وبالاخره شهامت ودلیری اش گواه بر شرافت اش است .

بعد از ظهر او غرق درتفکرات گوناگون وتصورات عجیب وغریب وارد دفتر آمر گردید

او که مصروف کار اداری بودبه نشستن دعوت اش کرد وبعد گفت : خوب شد که آمدی ورنه من خود به دنبالت میرفتم »

بقیه درص (۴۰)

سعیده پائیز



تنبیه و مجازات زیاد طفل و عواقب آن

هدف هرگونه تنبیه این است ویا بایدآن باشد تاطفل را ازتخطي وسرپیچي از یك خواسته ویاقاعده باز دارد واورا از اصرار وپافشاري بریك توقع بي جا منع كند اگر تنبیه به این منظور صورت بگیرد ممكن است در آینده نتیجه اي از آن عاید گردد زیرا اینگونه تنبیه شكل معالجوي رادارد

لیكن اگرتنبیه ومجازات به اساس انتقام گیري صورت گیرد ویاهدف آن باز كردن یك عقده باشد ویاتنبیه كننده بخواهد ازین طریق خشم خود را فرونشاند ویا درد والم روحي خود را تسكین بخشد در همه این حالات تنبیه به جاي آنكه مفید تمام شود به هردوجانب ضررمیرساند زیرا عین احساساتیكه تنبیه كننده را به مجازات كشانیده است به تنبیه شونده انتقال مي كند وخشم وعصیان اورا نیز شدید تر میسازد .

تنبیه طفل باید بامحبت وخلوص نیت آمیخته باشد . طفل باید احساس نماید كه والدین اورا به جهت خیر وصلاح خود او تنبیه كرده اند واگر مجازات شده است براي بهبود او بوده است درین صورت تنبیه نتیجه مثبت رابار خواهد آورد .

تنبیه درخانواده هاي مختلف بطریقه هاي مختلف صورت مي گیرد . اما اشكال كلي آن عبارت انداز !

الف – تنبیه جسماني : كه درآن قواعد چون لت كردن باچوب واشیاي دیگر ، سیلي زدن تیله كردن ، كش كردن موي ، كش كردن گوش ها وامثال آن بكار میرود.

ب – انتقاد ودشنام دادن : كه درآن طفل پیوسته در معرض انتقاد قرار مي گیرد واین انتقاد بافحش وناسزانیز همراه میباشد . درین گونه تنبیه طفل غیر از اینكه در باره بدي هاي خود ودر مورد نامطلوب بودن خود حرف هاي بشنود دیگرچیزي به گوشش نمیرسد .

ج– محروم ساختن طفل از بعضي امتیازات : این روش كه نسبت به روش هاي دیگردركمترخانواده ها معمول است تلاش به عمل میآید تاطفل را ازطریق محروم ساختن اواز بعضي امتیازاتي كه به خواهران وبرادرانش دریغ نمیشود تنبیه كند . مسئله محروم ساختن از لباس جدید از رفتن به بیرون ، از یك غذاي بخصوص ، از نیامدن به نزد مهمان وغیره .عواملي كه والدین رابه تنبیه بیش از حد اعتدال مي كشاند دونوع میباشد .

اول :عدم آگاهي یا آگاهي ناكافي از روابط اجتماعي : بعضي از والدین چنین تصور مینمایند كه دررابطه باطفل

آنان حاكميت مطلق داشته وبايد تمام سكوك وعكس العمل هاي طفل به اساس خواسته وحكم آنا ن تبارز نمايد واگر وضع به غير ازين واقع شد طفل مجازات ميگرد‌د .

اين ها در برخورد باطفل آنقدر سختگير ميباشند كه حتي به كوچكترين شكايت همسايه نيز طفل را به مجازات توسط والدين مي كشاند .

والديني هم وجود دارند كه مي خواهند به مردم نشان دهند كه آنان چقدر سختگيرودر برابر سلوك نامناسب چه اندازه حساسيت دارند بااين تصور آنها طفل خود رابه منظور نمايش ، مجازات مينمايند . بعضي ديگر از والدين بابي خبري از ظرفيت ها واستعداد هاي طفل ازوي توقعات زياد دارند وآنگاه كه اين توقعات بر آورده نگرديد طفل مجازات مي شود .

دوم : عوامل رواني : زندگي چنان است كه درآن هركس خواهي نخواهي احساس يأس محروميت وخشم مينمايد اينگونه احساس ها طبيعتاً عقد ه زا هستند وبايد بصورتي گشاده شوند . در بسياري مواقع اين اطفال هستند كه وسيله براي تسكين آرام وخشم والدين قرار مي گيرند . پدري كه كار خارج از منزل اوطاقت فرسا ، خسته كن ويامخالف ميل اوميباشد طفل خود را زياد تر لت وكوب مينمايد . پدري كه وضع اقتصادي اش نامطلوب، است يا قرضدار بوده ودر تهيه نفقه مشكلات دارد معمولاطفل خود رازياد تنبيه مينمايد . مادري كه اولاد زياد دارد ووقت زياد خود را در خدمتگذاري آنان به سرميرساند وكسي هم كار او راتقدير نمي نمايد اين مادرنسبت به مادران ديگر بيشتر اطفال خود را لت وكوب مينمايند .

احساس حقارت از جانب والدين علت عمده ديگري است كه طفل رادرمعرض مجازات آنها قرار ميدهد . والديني كه خود راحقير احساس نمايند به مجرد آنكه يك علامه و يانشانه ضعف ، ناتواني وياحقير بودن را درطفل خود مشاهده نمايند اورا شديداً مجازات ميكنند .

تنبيه ومجازات زياد عوارض گوناگون روحي دارد كه هر



كدام آن ميتواند در سازش وانطباق طفل مشكلاتي را ايجاد نمايد كه مهم ترين آنها عبارت از اين هاست !

١- احساس بي ارزشي !

طفلي كه پيوسته لت وكوب مي شود بالاخره به اين فيصله ميرسد كه اودرنظر پدر ومادر داراي ارزش چنداني نيست اودربين كه چگونه سلوكي را تبارز بدهند وچگونه رفتار نمايد خود راگم مي كند . اين طفل آهسته آهسته كنترول برنفس را نيز ازدست ميدهد وسلوك وعكس العمل هاي اوبعضاً براساس تقليد واكثراً بدون هدف وغايه خاص تبارز مي كند

٢- انكشاف سلوك تسليم آميز :

هرزمانيكه حق وحيثيت انسان به جهت فكر كردن وعمل كردن مستقلانه بطورمكرروپي گير مورد تاخت وتاز قرار مي گيرد نتيجه آن مي شود كه انسان ازاهداف و خواسته هاي خود صرف نظر كند .طفلي كه زياد مورد مجازات قرار مي گيرد بنابر همين اساس بالاخره به اين فيصله ميرسد كه ديگر مقاومت دربرابر خواسته هاي والدين سودي ندارد وبايد

از اوامر آنها اطاعت نمود چنین یك طفل بالاخره خلاقیت وقوه ابتکار را کاملاً از دست داده وهمه سلوك وعکس العمل ها را براساس اوامر ونواحي انجام میدهد وبه اصطلاح ماشین « گودي کوکي » مي شود .

۳- انزواطلبي !

طفلي که احساس بي ارزشي وحقارت نماید معمولاً جزئت آمیزش ومعاشرت باهمسالان رانیز از دست میدهد وبه این صورت او درعملیه اجتماعي شدن زیاد عقب میماند . بر خورد او بااطفال دیگر طوري است که از قضاوت بر اساس تقلید از سلوك والدین ویا انتقام از آنان که در هردو صورت خشونت است منشأ گرفته است بنابر آن این طفل خشن است ویا اطفال دیگر به محض تماس از خشونت کار مي گیرد.

٤- انکشاف عادات وسلوك ناخواسته ونامطلوب !

یك نتیجه ء تنبیه ومجازات زیاد معمولاً این میباشد که همان عادت وسلوکي که به جهت ازبین رفتن آن طفل مورد مجازات قرار گرفته است همان سلوك انکشاف وتقویه مي یابد .مثلا: اگر طفل به جهت ترك عادت مرطوب ساختن بستر مکرراًمجازات شود این عادت دروي استحکام مي یابد . آگر طفل به جهت ترك وابستگي به والدین مجازات شود بیشتر وابسته میگردد ویا اگرطفل رابه جهت ترك عادات نامطلوب غذا خوردن مجازات نمائیم آن عادات هرچه بیشتر تقویه وانکشاف بیشتر مینماید .

واپسین نبرد

امر قلعه‌پس از مکثی دوباره ادامه ذاد : واضحاً اگر درمن انقلابی پدید ار نگشته ودرفکار من تغییر به وجود نمی آورد اینك منهم اسیری چون تو بودم وسخنان میان ما غیر از سخنان می بود که دیروز با هم رد وبدل کردیم اگر من منحیث آمر زندان نه بلکه منحیث یك زندانی که هیچ همرازی ندارد وهمه حرفها وسخنانش در حصار دیوار های شکسته وسرد شده واز بین میروند تو مرا همراز خویشقبول خواهی کرد تو درد خودرا بامن در میان خواهی گذاشت ؟ زندبرس از تاملی گفت قصه زندگانی من کوتاه است وچیزی جالبی در آن ندارم تا برای شما شرح دهم من برادری ندارم مادرم در گذشته بجز از پدر ویك خواهر کوچك کسی دیگری انتظار مرا نمی کشند ولی شما اشتباه نکنید من نزد شما برای عجز وزاری نیامده ام من تنها جواب سوالات شمارا ارائه کردم با گفتن اینها اشك در چشمانش حلقه زد و لحظه ای بعد خود را سبك احساس نمود . احساس کرد که باری از شانه اش کم گشته است او باشرح قصه دهکده خویش ومردم آن خودرا شاد حس نمود وآنگا رو به آمر گفت : حال من میخواهم بدانم آن چگونه انقلابی بود که در افکار وحالات شما این چنین تغیر شگرف وعمیق به وجود آورد ؟ آمر جواب داد « داستان من باقصه زندگی تو فرق داردوطولانی نیز است اگر توبه خواب زود عادت نداری پس فردا پس از صرف نان شب نزد من بیا تا باهم حرف بزنیم

باقیدارد

دکمپونو په چاپېریال کې

راپورتره: ح.سیلي :

داخل به بیا هم دګرانولو ستونکو دپاره دخپلو په کمپونو کې استوګنو خوېندو، مېندو دهغه مصروفیت په اړوند معلومات ورکړ و کوم چې له یوې خوا د هغوي ورځې پرې تېرېږي اودوي دوزګاري څخه وباسي له بلې خوا دوي ته دژوند کولو دپاره مادي مرسته به ځان کي لري اوله بلې خوا ددوي هر استعداد اودپښتني فرهنګ او کلتور ډېر ښه ښکارندوي دي . دا دهغوي دګوتو ځلانده مرغلرې دي .

دلته دانګوپه چاپېریال کې چې کوم مهاجر ي خوېندې ژوند کوي له دوی څخه یوه ډله خوېندي د لاسي صنايعو دپروګرام لاندې راغونډې شوي اوهغوي ته دهغوي داستعداد اوپوهې په چاپېریال کې ارزښت اواهمیت ورکول شوي دي اودوي په خپلو ګوتو داسي شیان ګنډي او جوړوي چې سړي ددوي هنر او حوصلې ته هك پك پاتې شي .

ددوي ګنډلې خامك دوزي ، خنجردوزي ، کندهاري دوزي ، پټ دوزي انتیك دوزي دهندي خامك ډولونه ، چرمه دوزي ، مري ګنډلې اویوبل ډول ګنډنه چې (پټ مرغ) نومېږي اونوردي دوي ډول ډول شیان لکه ګرېوانونه پښتي ، څادرونه اوداسي نورجوړوي .

همدا شان زموږ دبېلابېلو پر ګنو اومنطقو جامې ګنډل کېږي داډول ډول ګنډلې اوښکلي لاسي کارونه زموږ د تهذیب کلتو راوثقافت بیساري بیلګې دي چې دهغوي پر اختیا او انکشاف زموږ دټولو دنده اومسئولیت بلل کېږي . همغسې چې به هر کمپ کې دافغانستان دبېلو بیلو منطقو خلك ژوند کوي همداشان ددوي هزي ظرافتونه اومهارتونه هم همغه تاټوبي دفرهنګ او رواجونو ښکارندوي دي دمثال په توګه د بانډې کمپ په خامك دوزي اود (دوآبه کمپ) دمړیو په کارونو کې د (محمد خواجه) کمپ په خنجر ګنډلې او چرمه دوزي کې شهرت لري داهم باید ووایو چې په کاهي کمپ ، بانډه اودو شمندکي زیاداتره زموږ دري ژبې ،وطنوال اوسیږي اوپه نور کمپونو کې اکثراً پښتوژبي وطنوال پراتې دي ددوي لاسي کارونه دپاکستان په دننه اوبهرنيو هیوادونوکې ډېر تاوده بازارونه لري .

زمونږ خوېندوته دګنډلودپاره رخت ، تار ، مري ، چرمې او نورضروري شیان دمربوطو مؤسسوله خواورکول کېږي اوهم دګنډلې نمونې ورکول کېږي اوکله چې هغوي مطلوب شیان جوړ کړل بیادهغوي اجوټ ورکول کېږي . نودلته دي چې هغوي هم په فائده من کاربوختي وي اوهم ئې څه پیسې لاس ته ورځي . زموږ داسې ډېرې خویند ي شته چې دهمدغې لاري دخپلو ماشومانو دپاره نفقه ترلاسه کوي .

دغه پروګرام که له یوې خوا زموږ دخوېندو دنفقې او مشغولا لاره ده له بلې خوانه زموږ دفرهنګ او کلتو ر دخپرېدو او نوښت لاره هم اواروي .

خوږه دي لړکي زموږ دپرګنیز کلتور اوثقافت دپردي



کیدلو اوډپردي ثقافت دمنلو اوعام کیدلو خطرو نه هم مینځ ته راتلای شي ځکه چي زموږ خلك په یوه پردي هیواد کي دمهاجرپه حیث میشته دي اودمنلو تله ئي پرته منلو درنه ده نوځکه غواړو چي دثقافتي چارومسئوولینو ته دا په ګوته کړو چي که چیري دافغان ملت دغه ارزښت ناکه پانګه ونه ساتل شي هغه ورځ راتلونکي ده چي خلکو دانتقاد ګوتي به ددوي په لور کیږي شي .

ښه بیرته به خپل اصلي موضوع ته راشو ، زموږ بدخویندو ددغه جوړشویو شیانو پلورنځي په پښاور ، لاهور ، کراچي ، کویټه ، اودپاکستان نورو ښارونوکي هم شته چي خلك تري په ډیره مینه اخیستل کوي اوهمدغه راز په بهرنیو هیوادونو کي لکه امریکه ، انګلستان،فرانسه ، جرمني اوداسي نوروکي په پراخه پیمانه پلورل کیږي . په دي ترتیب به زموږ کلتور نړیوال شکل وموموي .

همداراز دښین ډنډ دکمپ ښځي بیاد غالیو جوړولو په وسیله دخپل ژوند خرڅه برابروي زموږ دغه کمال داري خویند ي په خپلو وچو اولړزاند و ګوتو دماهیو فرشونه جوړوي اوپه خپله په خپلو جونګړوکي دیوي سترګجي خاونداني هم ندي . دځینو موسسو له خوا دوي ته دارتیا وړشیان لکه وړي کارګاه اودکارنو ر ځیزونه ورکول کیږي اود ددوي دکار په مقابل کي یوه کمه اندازه اجوره ورکول کیږي چي دابي وزلي خویندي له هغي نه دخپل ویجاړ ژوند په سمبالولو کي کاراخلي .

کله داسي هم کیږي چي داښځي دغالیو دویدلو دپاره دارتیا وړ ي اوداسي نور پخپله موږمي اوبیا کله چي ددوي لاسي کار تکمیل شي په داسي ارزانه بیه پیرودل کیږي چي



لکه ددوي ټول زحمت په اوبو کي لاهوشي . خودا خبر دویلو وړده چي دا ټول ویجاړ او ناسازه ژوند ځکه منځ ته راغلي چي دهجرت دمسئوولینو له خوا دغه خلکو ته هیڅ ډول پاملرنه نکري . زما په نظر که چیري زموږ دغه خونیدو اودهغوي هنري لاسي صنایعوته لږ څه پاملرنه وشي له یوي خوابه زموږ ډیري خویندي د حلال رزق اوروزي خاوندان وي اوله بلي خواڅخه به زموږ لاسي صنعتونه وده اوپر اختیاوموموي خداي «ج» خپل بنده ګان دکار ، زحمت او عبادت دپاره پیدا کړي دي .

که چیري زمور خویندوته په دي برخه کي پاملرنه ونشي کیداي شي چي ورو ورو زموږ دا لاسي صنایع دوخت په تیریدلو سره له مینځه لاړ شي ځکه کله چي په یوه ساده کار ئي خنډ ونه اومشکلات داسي ماهرو او هنرمندو خویندوته راپیدا شي نودوي پخپله له هغوي څخه ګوښه کیږي او په نتیجه کي داښکلي اونادر لاسي کارونه چي ډیره قوم دکلتور ثقافت او ظرافت ښکارندوي دي له مینځه ځي .

******

مريضي هاي فصل سرما :

مواسم مختلف سال در خود مريضي هاي به خصوصي را پروش ميدهد . يكي از علل عمده اينست كه هر انسان در برابر بعضي چيزها حساسيت از خود نشان ميدهد مثلاً بعضي افراد در برابر هواي گرم يا اشيا ءو حاصلات مناطق گرمسير حساسيت دارند وبعضي ها هم درمقابل هواي سرد وپديده هاي ناشي ازآن كه درنتيجه مريض ميگردند علت دوم اينست كه ويروس وباكتريا هاي مريضي ها ي گوناگون در مواسم مختلف رشد ونمو مي كنند همچنانكه سبزيجات مختلف درمواسم مختلف ومتمايز پيدا مي شوند .

ويروس امراضي چون اسهال ، پيچش قي وغيره عموماً در مناطق گرم ومرطوب رشد مي كند وباكترياهاي ناقل امراض چون گلو دردي ، ريزش سينه بغل ، سرمازدگي وغيره در موسم سرما به نمو مي پردازند .

امراض ذكام ، سياه سرفه ، تب وغيره از مريضي هاي خاص موسم سرما به حساب مي آيند

ذكام هم به علت حساسيت وهم به علت انتقال ميكروب عايد حال ميگردد درين بيماري شخص بيمار تب هاي خفيف مي كند وبعد از گذشت چند روز در گلويش بلغم به وجود مي آيد واگر جلو مرض به زودي گرفته نشود بعدا ز چندي دردسينه وگلو نيز پيدا ومرض به نمونيه تبديل مي گردد . تاثيرات ناشي از ويروس توسط ادويات انتي بيوتيك از بين نمي روند به همين لحاظ است كه ذكام خود بخود وبعدا ز مدتي خوب مي شود .

به همه حال امروز ادويه جات ضد ويروس نيز به وجود آمده اند وبراي رفع ذكام بايد ازمبتلا شدن به نمونيا جلوگيري نمود .

بيماري ديگر فصل سرما ريزش است كه در اثر خوردن زياد چربي ، نوشيدني هاي بسيار سرد تنفس هواي گرد آلود ، بوئيدن خوشبوي زياد ويابوي تيز وزننده درشخص حساسيتي به شكل ريزش به وجود مي آيد .

ريزش وذكام بيش از حد نمايانگر موجوديت برانشيت (سينه بغل) نمونيه ، تي ،بي وياسرطان گلو است درين مرض بلغم گلو زياد تر شده وداراي بوي بد مي باشد .

يكي از علل مرض برانشيت (سينه بغل) ريزش حساسيتي يا عفونتي ديرمانده وقديمي نيزمي باشد .

از امراض ديگر معمول در موسم سرما نفس تنگي است . اطفال بيشتر به اين مرض مبتلا مي گردند اين مرض از اثر حساسيت عايد ميگردد وسرمازد ه گي بيشتر موجد اين حساسيت است . ورم حنجره وگلو درد سينه ، دشواري نفس كشيدن ، تب وسرفه از علامات عمده اين مريضي است . نفس تنگي بيماري هرزماني وهرمكاني است ليكن در موسم سرما وابتلابه آن د شوار تر است .

ويروس نفس تنگي در مواد خوردني گرد وغبار كيمياوي وغيره دريافت شده مي تواند نفس تنگي يك بيماري رنج دهند ه و دشوار است اين بيماري مرض دوره اي ايست يعني دوره خويش راطي مي كند ولي بعضي اوقات تا آخر عمر مريض ازين بيماري شفا نمي يابد اگر علت حساسيت موجد اين مرض رادريافت كنيم باتداوي مناسب ميتوانيم از آن نجات بيابيم

درين بيماري نفس به سختي كشيده ميشود باهر نفس از لوله هاي تنفسي وسينه صداهاي برمي خيزد اين حالت عموماً درهنگام شب مريض را مي آزارد .

******



الگوی تمدن



١ از چندي به اينسو تبديلي جنس در محيط فاسد ومنحط غرب به مشغله مضحك ودرعين حال زننده وحيرت انگيزي مبدل گشته است .

مرد مي تمايلات زن گونه دارد واز مرد بودن خويش ناراضي است ميرود وبرسر ميز عمليات دراز مي كشد وزن مي شود ويابالعكس زني ميخواهد مرد شود به داكتران مراجعه مي كند وسپس مرد است . ولي آيا اين همه حقيقتاً امكان دارد راستي زني ميتواند مرد شود ويا مردي ميتواند بصورت حقيقي زن شود؟ سبب انجام اين عمل وحشتناك ، زننده وفجيع در چيست ؟

ماديت محض در خود آنچنان چيزي ندارد تا انسان باآن براي هميش ارضا شود عقلش . شعورش ، منطقش ، احساسش وتمايلاتش باآن سيراب گردد وضميرش آرامش بيابد .

اين راه گمان وديوانگان محصور در جزيره ماديت به هرخس وخاشاكي دست ميزنند تا بتوانند راه گريز را در يابند به هر تغيير تن ميدهند ولو آن تغير در مسير سقوط وهبوط آنها باشد ولو باسختي ودشواري بوجود آيد چون فكر مي كنند كه با اين تغيير ميتوانند گمشده خود را كه برايشان نا آشنا نيز هست در يابند گمشده آنان ايمان است آرامش وسكون روحي ودروني كه آنان از آن به كلي بي نصيب اند .

درين ميان ميتوان از زني نام گرفت كه چندين بار به اين عمل دست زده است . قصهء اوجالب است

جيري سوساي جوان در ۱۹۳۸ بامردي ازدواج نمود واز وي دو فرزند به دنيا آورد بيائيد از زبان خودش بشنويم : سوسا كه اينك ۵۱ ساله است مي گويد : زند گي من براي بسياري از اطرافيانم به شكل يك معما در آمده است درحقيقت خودم نيز درين معماي پيچيده گرفتارم وفيصله اين كه من زن هستم بامرد برايم خيلي دشوار مي نمايد » . من كاملاً زن بودم ومادر دو فرزند ولي تمايلات مرد شدن درمن رو به فزوني مي نهاد زندگي باشوهرم را موافق باطبع خويش نيافتم

بناً از اوطلاق گرفتم .

زمانیکه طفل سوم من که آخرین نیز بود شش ماهه شد من تصمیم گرفتم تابه مرد تبدیل شوم اولین عملیات صورت گرفت چندي بعد دررخسارم موبرآمد ومن اسم خود رابه جري عوض نمودم درین زمان من ۳۰ ساله بودم درین آوان بادختري آشنا گشتم ونسبت به علاقه ایکه به اوپیدا نموده بودم خواستم با او ازدواج نمایم ولي نمیدانم چه شد که ناگهان مراترك نمود ورفت . این حادثه صدمه شدیدي بر روانم وارد نمود واین تصور درمن زنده شد که من اصلاً زن استم وبیجا خود را مرد میگویم .

در ٤۲ سالگي بار دیگر مراجعه کردم وبه زنانگي رجوع نمودم وبالاخره زن شدم درین آوان پسر کوچکم که همیشه مرامنحیث پدربشناخت وپدر خطاب میکرد به مریضي شدید رواني مبتلا گردید وبه بستر افتاد وفکر میکنم علت اساسي مریضي اش هم این بود که پدر را در لباس مادر دیده بو د ومجبور بود تا او را مادر خطاب کند . در اپریل ۱۹۸۸ پسرم از جهان رفت به گمان غالب مسئولین شفاخانه از او خوب مواظبت نکرده بودند حال مي اندیشم که اگر مرد مي بودم مي توانستم به گونه بهتري ازاو نگهداري کنم اینك دوباره به داکتران مراجعه نموده ام میخواهم مرد باشم وتا آخر مرد زندگي کنم این برایم بهتر خواهد بود .

معلومات دربارهٔ ویتامین ها

معلومات در مورد ویتامینها گرد آورنده توریکی

ویتامینها ترکیبات مختلفی هستند که در مقادیر کم برای رشد وحفظ سلامت بدن ضروری می باشد ودر صورت کمبود این مواد در بدن اختلال وعوارض در اعمال حیاتی پدید می آید به طور کلی ویتامینها در بدن ساخته ویا تولید نمی شوند از ین رو بایست از طریق غذا یا دوا وارد بدن گردد . مقدار ویتامینها در منابع غذائی متفاوت است برخی حاوی مقادیر زیاد اند نظیر جگر ، شیر ، سبزی ، وبرخی دیگر خالی از هر نوع ویتامین می باشند مثل : قند ، شکر یا آرد سفید بنا بر این وجود منابع غذائی مختلف در رژیم غذائی بر مقدار در یافت ویتامینها در بدن تاثیر دارد .

کمبود ویتامین B12 واسید فولیك :

کمبود این ویتامین در بدن منجر به بروز نوعی کمخونی میگردد زیرا این هردوو یتامین درعمل خونسازی دخالت دارند . از آنجا که ویتامین B/2 نقط در منابع غذائی حیوانی یافت می شود لذا افرادی که مطلقاً گیاه خوارند در معرض خطر بوده و به کمبود این ویتامین مبتلا می گردند .

بعضی افراد نیز به علت اشکالات ارثی در جذب ویتامینB12 به کمبود آن دچار می گردند . چنانچه اگر این عارضه شدیدگردد نه تنها کم خونی بلکه عوارض عصبی وخیمی را در بر خواهد داشت کمبود اسید فولیك نه تنها ممکن است به علت کمبود مصرف مواد غذائی غنی از آن باشد بلکه روش تغذیه غذا در کمبود آن دخالت دارد زیرا که این ویتامین در حرارت زیادی وپخت طولانی از بین می رود . از آنجائی که در دوران با رداری نیاز به این دو ویتامین برای رشد جنین وخونسازی افزایش می یابد احتمال بروز کمبود آن بیشتر می گردد وباید توجه خاصی به تأمین مقدار مورد نیاز این ویتامین از طریق غذا یا ادویه در این دوره شود .

بیائید بهتر بشناسیم

تهیه وترتیب از: شمیسامقصودي

هیل:- هیل میوه بسیار خوش عطر مي باشد مرکز پرورش گیاه هیل کشور هندوستان است وهند یکي از مهمترین صادر کنندگان آن است .

گیاه هیل تا سه متر رشد مي کند و ساقه زیرزمیني خود را داخل خاك مي پراگند در قسمت بالائي آن بنفش است .

گلها بعداً به میوه کوچکي به طول یك یا دوسانتي متر وبه شکل تخم مرغ کوچك ظاهر میگردند .

دانه هاي هیل در داخل کپسولهاي قرار دارند که پوست آنها ست این پوست به خودي خود معطر مي باشد اما مهمترین خاصیت آن حفظ عطر دانه هاست به همین دلیل بهتر است درزمانیکه از هیل استفاده نمي شود دانه ها در داخل کپسول باقي بمانند ودر وقت ضرورت از آن کشیده شوند . از مواد تشکیل دهنده هیل از روغن پروتین وکلسیم نام گرفته میتوانیم . طبع هیل خشك وگرم است در طب یوناني تخم هیل را براي رفع ناراحتي هاي کبد توصیه مي نمایند براي تقویت قلب ، معده وجلوگیري از تهوع مفید است وسبب هضم غذا میگردد .

در جزیره مالایا از هیل به عنوان داروي ضد سرما خوردگي وبراي رفع سرفه وتنگي نفس استفاده مي شود در اندونیزیا گیاه هیل راجوشانیده وبراي رفع دردهاي روماتیز مي آن رامصرف مي کنند در کشور ما از هیل به عنوان چاشني معطري در تهیه سکنجبین ، مربا ، شربت ، شیریني وچاي وهمچنان معطر کردن غذا هاي گوناگون استفاده مي کنند .

ولي بهتر است از ین گیاه بر علاوه استفاده غذائي ، استفاده وقایوي وبهداشتني هم شود جویدن دانه هیل زخمهاي دهان را برطرف نموده والاشه رامحکم مي کند در چنین مواردي بهتر است هیل را باپوست آن بجوئید .

براي رفع تهوع باید دانه هیل را کوبیده وآن را باگلاب ، شربت یا آب انار مخلوط کرد . به هر صورت وقتي هیل باشربت وشیریني همراه مي شود نه تنها خوش طعم ومعطري مي شوند بلکه خواص داروئي نیز پیدا مي کند که خالي از فائده نیست .

نعني میوداسي بوټي دي چي په عمومي ډول له نورو خوړوسره خام خوړل کیږي او یاهم تري چتني جوړیږي نعنا له ډیرو خوش ذایقه سبوله جملي څخه دي اودمعدي دقوت دپاره ډیر مؤثر گڼل کیږي .

که د نعنا لږ څه پاڼي ددریو څلورو هیل دانو سره گډ اوبوکي لږ څه وایشول شي اوبه وڅښو سره ناروغ ته د څښلو دپاره ورکړل شي نواسهال ، زړه بدوالي او دنس نور دردونه به روغ کړي .

دنعنا په ذریعه دخوړي داغونه او نجارونه هم لري کیداي شي ، همداراز دسترگو دشاوخوالکو او گونځو دلري کولو دپاره هم موثر دي . که مودسترگو شاوخوا پوستکي رنگ تور شوي وي نو دنعنا اوبه پري ووهي داحلقه به ورکه شي .

لیمو:- لیمو نیز فواید متعددي دارد یکي از خواص مفید لیمو در اینست که بااستعمال آن درشستن مواز ریختن آن جلو گیري به عمل مي آید با مالیدن لیمو به روي ورخسار جلد روي شفاف وتازه خواهد شد .

داستانهای پیامبران برای کودکان

پیوسته به گذشته

قسمت سوم

داستان حضرت ابراهیم «ع» دربرابر شاه

درشهر پادشاه بسیار بزرگي وجود داشت که بسیار ستمگر بود .

ومردم این شاه را سجده میکردند .

شاه شنید که ابراهیم براي خدا سجده میکند ، وبراي کسي دیگر سجده نمي نماید .

شاه خشمگین شد وابراهیم را خواست .

ابراهیم آمد وابراهیم از کسي جز خداوند «ج» نمي ترسید .

شاه گفت : ابراهیم خدایت کیست ؟ الله خداي من است !

شاه گفت : ابراهیم ، الله کیست ؟

ابراهیم گفت : آنکه زنده میکند ومي میراند .

شاه گفت : من زنده میکنم ومي میرانم .

شاه مردي را خواست واو را کشت .

ومرد دیگري را خواسته ورهایش نمود .

وگفت : من مي کشم وزنده میکنم ، مردي را کشتم ودیگري را واگذاشتم .

شاه خیلي کودن بود ، وهمینگونه هرمشرکي کودن است .

ابراهیم خواست که شاه بداند وقومش برانند ودرك کنند .

پس ابراهیم به شاه گفت : (همانا خداوند آفتاب را ازشرق برمي آورد پس آن را از طرف مغرب بر آور)شاه حیران شد وسکوت کرد .

شاه خجل گردید وپاسخي نیافت .

دعوت پدر

ابراهیم همچنین خواست پدرش را دعوت کند وبه اوگفت : (اي پدر! چرا چیزي را مي پرستي که نمي شنود ونمي بیند) .

وچرا چیزي را میپرست که نمي تواند سود وزیان به کسي برساند . (اي پدرم ، شیطان را پرستش مکن)!

اي پدر ، پرودگار رحمن را پرستش کن !

پدر ابراهیم خشمگین شد وگفت : تو را مي زنم ، مرا رها کن وبمن چیزي مگو .

ابراهیم برد باربود وبه پدرش گفت : (سلام علیك) وسلامتي برتوباد)

وبه او گفت : من از اینجا میروم وپروردگارم رابرستش میکنم .

ابراهیم خلیي تاسف خورد ، وخواست به شهر دیگري رود وپروردگارش را عبادت کند ومردم رابسوي الله تعالي فرا خواند .

به سوي مکه

قوم ابراهیم خشمگین شدند وشاه نیز خشمگین شد وپدر



د جهاد غوټۍ

اي لويه خدايه ظالمو هندوانو ولي ددي مسلمان هندي ماشوم مور اوپلار دده دمعصومو او حيرانو سترګو ترمخ په بيرحمي ووژل او وروسته يې دده دچيغو او اوسکو په مينځ کې دهغوي مظلومو جسدوتو ته اور واچاوه ...؟

معصومي کلي ، معصوم پيغامونه

اي لويه خدايه !

زما کوچني ورور ژړل اوزما له مور څخه ئي غوښتل چي کورته لاړشو دي ماشوم وو اونپوهيدو چي دښمن موږ دکور پر پښودو ته مجبور کړي يو خو آخر به خپل کورته ورسيږو. (فلسطيني ماشوم)

****

اي خداي خوب !

ماهرروز دراينجا طياره هاي اسرائيلي را مي بينم . آنها ديروز خيمه هاي ما را بمباران کردند . من هم باسرعت دويدم تا خودم را درميان سنگها مخفي کنم ناګهان به زمين افتادم وپايم زخمي شد اي خداي مهربان مارا از دست اسرائيلي ها رها کن .

ابراهیم هم خشمگین گردید .

ابراهیم خواست به شهر دیگري مسافرت کند وخدا را در آن بپرستد ومردم را به سوي خدا دعوت کند .

ابراهیم باپدرش وداع کرد واز شهر بیرون رفت .

ابراهیم رهسپار مکه شد در حالیکه همسرش ها جر باوي همراه بود .

در آن هنگام در مکه درخت وعلف نبود .

در مکه چاه وجوي آب وجود نداشت

ودر مکه انسان یا حیواني پیدا نمي شد .

ابراهیم به مکه رسید ودرآن جا فرود آمد .

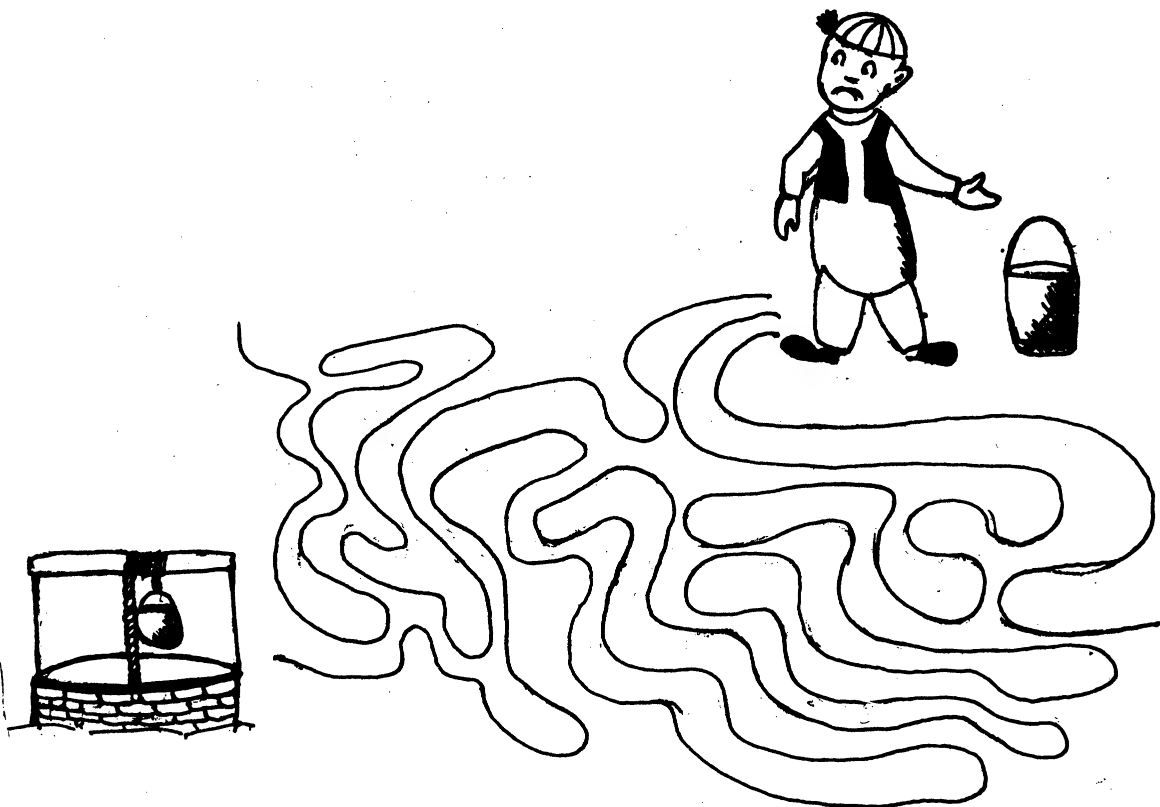
ابراهیم همسرش هاجر وفرزندش اسماعیل را گذاشت وچون ابراهیم خواست برود همسرش ها جربه او گفت :آقایم کجا مي روي ؟

آیامرااینجا میگذاري ؟ در حالیکه آب وطعامي در آن وجود ندارد ؟ آیا خداوند ترا به این کار فرمان داده است ؟

ابراهیم گفت : بلي!

هاجر گفت : چون چنین است خداوند ما را نابود نمي کند.

ادامه دارد



گرانو ماشومانو :

داهلك دکومي لاري کولي شي چي دا وبو څاته ورسیږي؟ تاسو لارورونښيي .

===





په دي دوو رسمونوکي «۷» توپيرونه شته دي ، هغه پيداکړي .

صفحهء پخت وپز

شیر پلو

مواد لازم-

برنج - ۱کیلو

شیر - ۲لیتر

قند - ۳۰۰ گرام

هیل - به اندازه

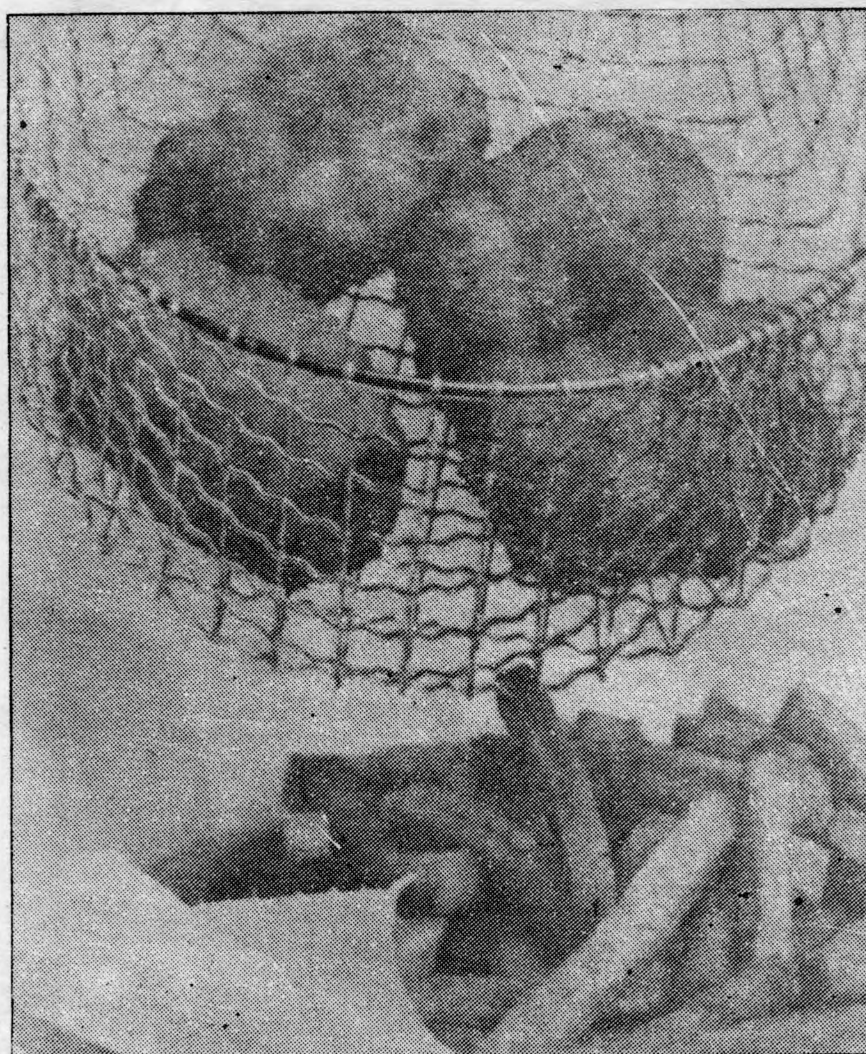
خلال مغز بادام و پسته ۱۰۰ گرام

کشمش سبز - ۲۰۰ گرام

پیاز داغ - به اندازه

گوشت - ۳۰۰ گرام

طرز تهیه :-



برنج راتر کرده آن را در شیر بحدي بجو شانید که برنج کمي نرم شود . برنج را از چلوصاف گذرانده ولابلاي آن قند کوبیده بپاشید . خلال مغز بادام ومغز پسته را باکشمش در آن ریخته وروي آتش ملایم بگذارید ، قدري که دم کشید ، برنج را مجدداً در چلوصاف بریزید وگوشت قطعه قطعه شده را که قبلاً پخته اید باقدري هیل داخل برنج کرده ومجدداً آن را در دیگ پخته وبگذارید کاملاً دم شود .

ترشي انگور



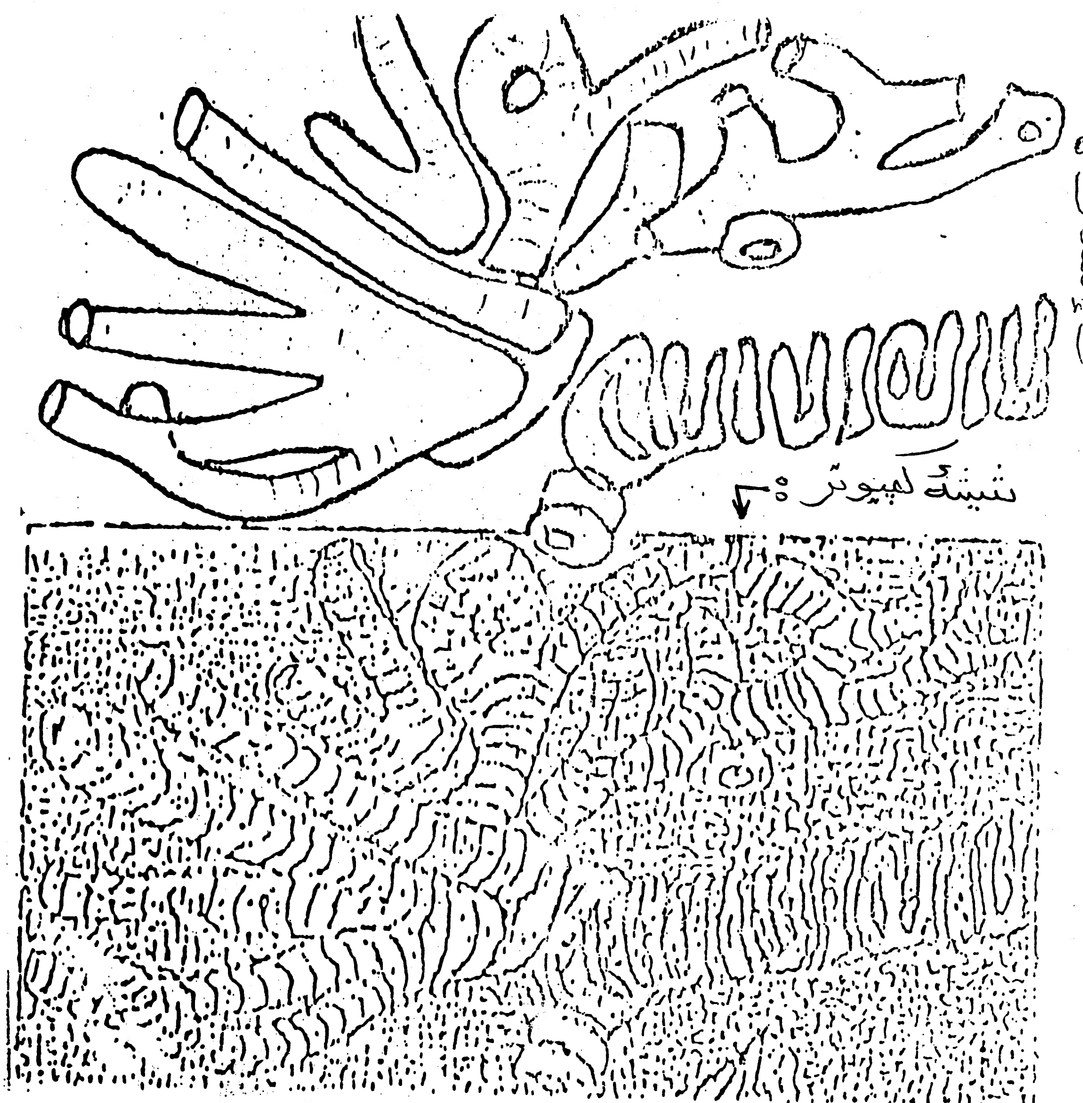
انگورخام - ۱/۵ کیلو

نمک - یك قاشق نان خوري

سرکه سفید - ۳ پیاله

طرز تهیه :-

انگوري را که پوستش محکم است جدا کنید وآن را شسته درپارچه پاکي خشکش نموده لحظه اي کنار گذاشته براي چند دقیقه سرکه ونمك را باهم مخلوط کرده بجوشانید وبگذارید سرد شود سپس انگور رادر بوتلي ریخته وروي آن سرکه بریزید ومحکم سرش را ببندید .



د توحید کلمه د هر انسان په سینه کی نقش ده . دا خَه خیالی خبر او شاعرانه تشبیه نه ده او نه هم دروغ دا دهغه علمی تجربی نتیجه ده چه تری په عینی توگه واضح شوی کوم چه د سعودی عربستان په یوه روغتون کی د کمپوټر په ذریعه وشوله.

دالبحرین الوطنی د روغتون کارکوونکی هغه وخت چه د خپل یو مریض چه د تنفسی جهاز له خرابی څخه ئی گله درلودله د تنفسی سیستم د لاری د هغه سگی معاینه کول نو د کمپیوتر په خیښه کی ئي د سگو تصویر په یوه عجیب شانی ولید. هغه داسی چه د سگو شریانونه په داسی ډول جوړ او منظم شوی وو چه په ډیر وضاحت د توحیدکلمه پری لوستل کیدله.

دغه تجربی داحقیقت ښکاره کړ چه د هر انسان د وجود په ښی طرف کی پسگی باندی د شریانو نو د خاص تشکیل په نتیجه کی د توحید کلمه لیکل شوی ده.

محمد شاہ پور

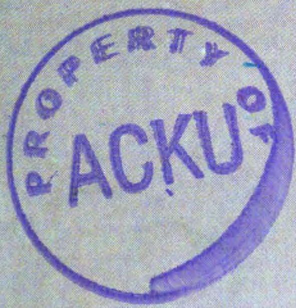











PROPERTY OF
ACKU